

در آنچه راجع بلندن و مردم آن می نویسد تجربه و اطلاع وی بسیار است و این تجربه را با دقت عواطف و نرمی اخلاق توأم میکند و با آنکه در دوره زندگی شخصی بسیار خشن و تندخوی بود در هنگام نگارش مآنوس و بردبار و همدرد جلوه مینماید. نخستین اثر مستقل وی کمدی معروف به «روز تعطیل کفش دوزان»^۱ است که بقول خودش داستان خنده انگیزی است که هیچ منظوری جز ایجاد شادمانی در آن نیست.

این داستان با همه نقصی که در نقشه ریزی حکایت و ناتوانی در تجسم اشخاص و سرشتها در آن دیده میشود پر از شوخیها و مطایبات ساده و دلپسند است و ویژه آنکه این سبکسریها روحیات و وضع زندگی طبقه پیشه‌وران لندن را در روزگاری که خامه برگرفته بود آشکار میکند و هر چند گاهی شوخیها از حدود ادب و لطف می‌گذرد یا زروح گشاده و دل‌پرمحبت و طبع طرب انگیز نویسنده بر آن زلل پرده‌پوشی مینماید.

درام دیگری که بنام «خوشبخت پیر»^۲ نگاشته است با آنکه حکایتی مانند داستان فاستوس است که مارلو انگلیسی بان استادی و مهارت نگاشت (و شرح آن پرداخته آمد) باز نمی‌توان آنرا از آن شاهکار استاد انگلیسی فرومایه‌تر گرفت زیرا اشعار بزرگ و پرباهت در آن فراوان است. در درام دیگری که بنام «زن بدکار با دیانت»^۳ از طبع وی پدید آمده «دگر» به حقیقت بینی پرداخته اخلاق و سرشت زنان را با استادانه‌ترین طرزی مجسم ساخته و هر چند در پایان داستان دگر این زن تبه‌کار را مسخ میکند و بصورت حیوانی درمی‌آورد و از این رهگذر درام وی امروز دیگر قابل نمایش نیست باز از آنجا که سراسر حقیقت‌گوئی و پراز رفق و همدردی است مورد توجه دانش پژوهان میباشد.

۱- The Shoemakers Holiday

۲- The old Fortunatus

۳- The Honest Whore

بالجمله با آنکه ذکر را نمیتوان شاعری بزرگ و استاد شناخت ولی اشعار روان و شیرین و دل‌انگیز وی را نیز از نظر نمیتوان دور کرد. این نویسنده در حقیقت نماینده و مظهر مردم بازاری زمان ملکه الیزابت است که سبکسر و آزادمنش و عریضه جو بودند و سخن باخشونت و بد زبانی میگفتند اما در باطن همه مردمی گشاده‌دست و جدی بودند و کشور خویش را بسیار دوست میداشتند و در پاس آن از فدا کردن جان و مال مضایقه نمیکردند.

فصل پنجم

تسمیس بیگون

۱۵۶۱ - ۱۶۲۶

دانشمندان سخن شناس بر این گفته همداستانند که فرانسیس بیگون فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلستان از ارکان مهم ادبیات آن کشور بشمار میآید و آثارش در عظمت تأثیر پادشاهای شکسپیر و متن انگلیسی انجیل هم ترازوست. این دانشمند بزرگوار که از روی استحقاق بوی لقب « پدر فلسفه جدید » داده‌اند با خامه توانا و هنرمند خویش مبنای فلسفه قدیم را متزلزل ساخت و مردم حقیقت جوی را بتجربه و آزمایش که اساس علوم تازه است تشویق و تحریض فرمود و علم و دانش را از زحمت مباحث پیچیده کلامیون و پیروان ارسطو آورده ساخت و طومار کهن را با تحقیقات عالمانه خویش درهم پیچید و آدمی را بکنجکاوی در اسرار آفرینش راهبر گشت.

پدر این دانشمند از نجبای انگلستان است که منصب مهردار سلطنتی که از مشاغل بسیار مهم آن کشور است بوی مقوض بود و از سیاسیون فکور و وکلای مبرز روزگار خویش بشمار میآمد و عمری را با راستگی و درستی پایان رسانید. مادرش نیز از خانواده اشراف کشور انگلستان بود که در آن روزگار که زنان هنوز بدانش پژوهی دل نبسته بودند زبان لاتین و ایتالیائی را خوب میدانست و در حکمت الهی رنج فراوان برده بود. فرانسیس بیگون این موهبت خدا داد را صنایع نساخته و از همان آغاز زندگی بکسب دانش و هنر پرداخت تا آنجا که در سن دوازده سالگی یکی از ستارگان فروزان زمان خویش بشمار می‌آمد و در ادب و تواضع و هوشمندی و موقع شناسی

زیانزد بزرگان دربار گشته بود . از حاضر جوابی وی نقل میکنند که در هنگامی که سنن عمرش از دوازده نگذشته بود روزی ملکه الیزابت از وی در باب سنن استفساری کرد . پسر جوان با کمال ادب پاسخ داد که وی دو سال از سنن سلطنت پر از نعمت و خوشبختی علیاحضرت ملکه جوان تر است و این پاسخ پسند خاطر ملکه واقع شد .

بالجمله در سن سیزده سالگی بدانشگاه اکسفورد وارد شد و پس از سه سال توقف از اکسفورد بلندن بازگشت و چنانکه یکی از نویسندگان بزرگ میگوید « از روش تعلیمی دانشگاه که چیزی جز عقاید طرفداران ارسطو بکسی نیاموخته و حتی از ارسطو نیز اطلاعی قطعی و مستند بدست نمیداد و باعث اتلاف وقت و تضییع هوش و استعداد جوانان بود تنفر شدید یافت » .

بیکون بسال ۱۵۷۶ یعنی در پانزده سالگی در جرگه وکلای دیوان داد گستری وارد شد تا پیش یکی از وکلای زبردست شاگردی کند و اسرار این حرفه را بیاموزد . اما این منظور را پیروی نکرد و در خدمت سفیر انگلستان پاریس رفت و تا سال ۱۵۷۹ در آنجا اقامت نمود و از میر در احوال مردم و مشاهده عواقب و خیم قتل عام معروف سنت بارتلمی که در فرانسه پیش آمده بود بر تجربه و دانش خویش بیفزود . در سال ۱۵۷۹ بمناسبت مرگ پدر بانگلستان بازگشت و مشاهده نمود که اثری چنانکه شایسته مقام و منزلت وی باشد برای وی بجا نمانده و ناگزیر باید دستگاه خود را فراخور درآمد خویش محدود سازد یا از راههای دیگر بر آن بیفزاید . بیکون نخست بعم خویش « لورد برله » که وزیر دارائی انگلستان بود چشم امید داشت ولی برله تقاضای وی را برای تکفل مشاغل دیوانی نپذیرفت زیرا از آن می ترسید که بیکون با هوش و فراست و دانشمندی که داشت باعث زحمت و رقیب و متنازع فرزندش بشود . ملکه الیزابت نیز با وی لطف و مرحمتی داشت و از سخنان او محفوظ می گشت ولی

همواره به تمجید و تشویق زبانی کفایت کرده دانشمند جوان را با مساعدت های مادی
 نمیخواست و کیسه تهی گشته وی را آکنده نمیخواست . از این روی بیکن همت
 بمطالعه و فرا گرفتن حقوق مدنی و جزائی گماشت تا شاید بوسیله وکالت در امر معاش
 خویش گشایشی دهد و در سال ۱۵۸۲ جزو وکلای رسمی دیوان دادگستری
 پذیرفته گشت .

دو سال بعد از این واقعه بنمایندگی مجلس مبعوثان انگلیس انتخاب شد و
 بوی وعده دادند که ریاست دبیرخانه دیوان عالی دادگستری را بوی وا گذارند اما
 شخصی که این شغل را متعهد بود بیست سال دیگر زنده ماند و این وعده بجائی
 نرسید . از طرف دیگر بنام نمایندگی ملت در مجلس مبعوثان بالایحه ای که دولت
 برای ازدیاد مالیات آورده بود مخالفت کرد و این عمل نه تنها لورد پرله را باوی
 بیشتر از پیش دشمن کرد بلکه ملکه الیزابت را نیز که باوی برسر لطف آمده بود آزرده
 خاطر ساخت .

بیکن از این سوء رفتار برله بتنگ آمده خویشتن را باستظهار ارل او اسکس^۱
 که در آن ایام رقیب بسیار نیرومند و مقتدر برله بشمار میآمد و در دربار قرب و منزلتی
 فراوان داشت کشانید . اما این توسل نیز سودی نکرد و هر چند شغل های مهمی بدون
 تصدی وجود داشت مسئول بیکن برای این مشاغل باجا بت نمیرسید . کم کم دست
 تنگی وی شدت یافته مبلغی خطیر مقروض گشت و با آنکه اسکس قطعه زمینی گران
 قیمت بوی هبه کرد باز از اعسار دانشمند متجمل نکاست . در این اوان عموی برله
 بدرود زندگانی گفت و هنگام آن بود که کوکب اقیال وی درخشیدن آغاز نماید .
 اما حاسی و پشتیبان وی اسکس نیز از قرب و منزلت افتاد و پس از آنکه بمأموریتی
 بایرلند اعزام شد و بدون انجام دادن مقصود باز گشت برای بدست آوردن محبوبیت

قدیم برخلاف ملکه الیزابت توطئه‌ای نمود که افشا گشته و بمحاکمه کشیده شد و بچرم آن اعدام گردید.

بیکون که در این اوان از طرف ملکه الیزابت بمنصب «وکیل عمومی» برگزیده شده بود برخلاف دوست دیرین وحامی خویش طرح دعوی کرده و با شدت لهجه و بی‌رحمی بسیار بوی حمله کرد. این مطالب تا کنون مورد گفتگو است که آیا بیکون همه توجهش باقتضای زمان بود و چون اسکس را محکوم میدید از حقوق دوستی دیرین چشم پوشیده حق شناسی وجوانمردی را در آستانه مطامع مادی قربانی کرد یا آنکه چون چرم اسکس بسیار بزرگ و برخلاف مصالح کشور و خدمت بمیهن بشمار میرفت طبع بلندش راضی نشد که از گناهکاری بیاس دوستی حمایت کند و همه تباهاکاری ویرا پرده پوشی نماید.

بالجمله هنگام مرگ الیزابت که سال عمر بیکون بچهل و دو رسیده بود شغل و مقام رسمی مهم دولتی نداشت و واسخواهان بسیار گردش را گرفته آسایش خاطرش را مختل ساخته بودند. اما فیلسوف دانشمند پیش بینی کرده بود که پس از مرگ الیزابت سلطنت جیمس خواهد رسید و از این رهگذر پیش از وقوع حادثه در دل جیمس راه یافته خود را در ملک طرفداران و متابعان وی کشیده بود. همینکه جیمس اول بتخت شاهی انگلستان نشست بیکون از پیش بینی عاقلانه خویش آغاز بهره برداری نمود چنانکه جیمس فوراً وی را بلقی مفتخر ساخته و وظیفه‌ای برای وی مقرر کرد. دیری نگذشت که بعصویت شورای عالی سلطنتی ناسزد گشت و متدرجاً مقامات و مناسبت مهمتری بوی محول گردید. چنانکه در سال ۱۶۱۳ بمقام مدعی العمومی دیوان عالی داد گستری و در سال ۱۶۱۷ بمنصب مهرداری مخصوص و پس از آن بمقام ریاست دیوان داد گستری منصوب گشته بلقب لوردی و ویکتونی که از القاب بسیار مهم انگلستان است مفتخر گردید.

دوره کامکاری و خوشبختی بیکون دیر نپائید زیرا مجلس مبعوثان انگلستان

پس از هفت سال تعطیل در این سال گشایش یافت و وکلای این مجلس نسبت به بیکون که وزارت دادگستری را تصدی میکرد نظر خوشی نداشتند. گذشته از آن شکایت‌نامه‌هایی از اشخاص مختلف بمجلس میرسید که بیکون در زمان تصدی مقام قضائی از دادخواهان اخذ رشوه میکرده است. مجلس مبعوثان هیئتی برای بازرسی این امر تشکیل داد و پس از تحقیقات بسیار بطور قطع و یقین مسلم گشت که بیکون مبالغ خطیری از دادخواهان میگرفته است.

این لکه بزرگ که بردامن دانشمند و فیلسوفی چون بیکون نشسته از روزگار وی تا کنون موجب گفتگوی بسیار گشته است. طرفداران وی میگویند که در روزگار بیکون رسم کشور چنان بوده است که دادگستران حقی بطور مقرری و مرسوم پس از ختم محاکمه از دو طرف میگرفتند و بیکون نیز از رسم زمانه پیروی کرده است و نمیتوان وی را باخذ رشوه محکوم ساخت. وانگهی میگویند بیکون هرگز در هنگام جریان محاکمه از کسی چیزی نگرفت و با مطالعه و بررسی باحکاسی که صادر کرده است نمیتوان تصدیق کرد که نسبت بیکی از دو طرف اعمال نفوذ نموده باشد، چنانکه بعضی از دادخواهان شکایت کرده‌اند که با آنکه بیکون از آنها چیزی گرفته باز در هنگام صدور حکم برخلاف آنها رأی داده است.

هرچه هست باید گفت که بیکون از این تهمت خویشتن را بری دانسته و تصور نمیکرد که در قبول اینگونه پیشکش‌ها گناهی مرتکب شده باشد و از نامه‌هایی که در هنگام تحقیق و بازرسی نگاشته آشکار است که وجدان خویش را از این تبه‌کاری منزّه و سیرا میدانسته است. اما همینکه مجلس تحقیقی جزئیات امر را بوی گوشزد نمود بیکون بخطای خویش ملزم گشت و بانهایت جوانمردی بگناه خود اعتراف نمود و در نامه‌ای که باین مجلس فرستاد چنین نگاشت: «اعتراف میکنم که در اعمالی که بمن نسبت داده‌اند با آنکه باید آنها را بهمان نظر که خود من بدانها نگریسته‌ام قضاوت نمود اشتباه و فساد بسیار راه یائنه است و من از این حیث قلباً متأسفم».

بالجمله مجلس تحقیق بیکون را مجرم شناخته و وی را بپرداخت چهل هزار - لیره و حبس ابد در برج لندن و محرومیت از مشاغل دولتی و نمایندگی مجلس مبعوثان محکوم ساخت ولی پادشاه انگلستان وی را از تمام مواد حکم جز محرومیت از نمایندگی مجلس عفو کرد. و بیکون از لندن خارج شد و با مالک خویش رقت و تاپابان زندگانی گوشه گیری و انزوا اختیار نمود و ایام باقی حیات را بمطالعه و نگارش پرداخت و سال ۱۶۲۶ در اثر یکی از آزمایش های علمی که بدان اشتغال داشت در گذشت.

یکی از دانشمندان بزرگ انگلستان در باب این فیلسوف عالیقدر چنین مینگارد: « خطاهای بیکون در عالم فلسفه و سیاست و در مقام قضا همه ناشی از یک موجب است و آن اینکه بقول خودش در همه دانش و تجربه و هنری که در جهان بشریت گرد گشته بود دخالت کرده خویشتن را ذوفنون میخواست. کیمیاگران و علمای هیئت بمخالفت وی برخاستند زیرا بیکون مدعی بود که عالم علم در مقابل وی سر بتعظیم فرود آورده است و تبویب و سوشکافی در همه اسرار وجود و طبیعت در عمر کوتاه یک بشر امکان پذیر خواهد بود. و کلای دیوان قضا و کسانی که سیاست کشور را اداره میکردند به خرده گیری وی پرداختند زیرا بیکون حکومت عقل و دانش را برتر از همه نیروها شناخته و قدرتی را که برای حسن انتظام امور کشور باید از طرف عامه که از دانش و دهاء کامل بی بهره اند اعمال شود تجویز میکرد. علمای حکمت و اخلاق با وی مخالفت کردند زیرا می گفت هرگاه دل یا مغز از نواقص مبرا گشت و آدمی بمرحله کمال رسید دیگر بهیچگونه راهنما و مربی نیازمند نیست و عقل سرشار میتواند از قواعد و دستورهائی که برای هدایت و ارشاد عوام و طبقه جاهل وضع شده و گاهی بطور تقلید و عدم صمیمیت از آن پیروی میشود تن زند. اما روزی فرا رسيد که این دانشمندترین و بزرگترین مردم نسل خویش دریافت که حتی خود وی نیز از خطا و زلل آسوده نیست و برای شخصی مانند وی هم پیروی از قواعد و رسوم زندگانی واجب و ضروری است.»

خلاصه دانشمند انگلیسی خداوند عقل کامل و ذوق سرشار و فیاض بود اما در عالم احساسات و عواطف بسیار ناتوان و بدون جنبش بود و طبع عظیم التاثر و هی هدف قطعی اخلاقی نمیشناخت و این مزایا و نواقص ویرا یکی از عجایب روزگار ساخته است تا آنجا که دانشمندی انگلیسی این جمع اضداد را در عبارتی خلاصه کرده و بیکن را «دانشمندترین و بزرگ‌ترین و هست‌ترین افراد بشر» لقب داده است.

فلسفه بیکن

بیکن چنانکه گفته شد نظر به همه علوم و فنون جهان داشت و معتقد بود که هدف اصلی و منظور غائی فلسفه چیزی جز تبویب و طبقه‌بندی و توسعه دانش بشری نیست و توجهی به تحقیق در کیفیت دانش و حقیقت نداشت. بیکن میخواست یک فلسفه طبیعی که عبارت از مجموعه آثار و تجلیات طبیعت و متکی بر تجربه و آزمایش باشد بجهان دانش بدهد و از این رهگذر از یک سو با مشرب افلاطون و نئوپلاتونیست‌ها مخالف گشت و از سوی دیگر از مکتب ارسطو و تحقیقات شاگردان وی و دسته کلاسیون دوری جست. بیکن اساس دانش را بر تحقیق و کنجکاوی در آثار بارز طبیعت گذاشت و روش استقراء را برقیاس برتر شناخت و بدین ترتیب شالوده علوم نوین بدست وی ریخته شد و بواقعی بلقب پدر علوم جدید مباهی گشت. برخلاف قدما که نفس علم را منظور غائی میشناختند بیکن میگفت غایت مقصود علم چیزی جز فایده و سود عملی نیست و غرض اصلی از فرا گرفتن دانش آنست که آدمی را بر طبیعت تسلط و فرمانروائی بخشد. چنانکه ما کالی^۱ از مورخین و نویسندگان قرن نوزدهم گفت «کلید فلسفه بیکن دو کلمه سودمندی و ترقی است». روش تحقیقی بیکن روش استقرائی بود و میگفت در نتیجه تحقیق و آزمایش در اشیاء آدمی در مرحله اول به بدیهیات پست و ناچیز میرسد. همینکه دانسته این آزمایش را توسعه

بخشید یک مسلسله بدیهیات یا احکام متوسط را کشف می کند و هرگاه دامنه آزمایش وی بی انتها گشته همه چیز را مورد بازرسی و تحقیق قرار داد بدیهیات یا احکام کلی را که مربوط بمعنویات است بدست می آورد. احکام یا بدیهیات متوسط در نظر بیکون اهمیتی فراوان داشت زیرا میگفت این حقایق یا احکام متوسط از هر دو نوع دیگر بیشتر عملی و قابل استفاده است.

بیکون با آنچه آنرا «پیشدستی بر طبیعت» مینامید مخالفت شدید داشت و در علوم با اعمال تصور و ذوق معتقد نبود و میگفت برای فهم و بی بردن بکنه طبیعت تنها باید حقایق مشهود و تجربه شده را گردآوری نمود و از روی این حقایق مسلم نسبت بطبیعت نظر کلی اتخاذ کرد. در پیروی این نظر تا با آنجا متعصب بود که فهم و ذوق دانش طلب را در درجه دوم اهمیت گرفته و روش صحیح را در کشف مجهولات علوم حائز اولین درجه اهمیت می شناخت و مدعی بود که هر کس با روش واسلوب وی کار کند تفاوت میزان فهم و ذوق او با فهم دانشمندان تأثیری در نتایج حاصله وی نخواهد داشت. یعنی هر کس با روش وی بتحقیق پردازد بهمان نتایج خواهد رسید که دانشمندان صاحب ذوق و سرعت انتقال بدان میرسند و میان آنها تفاوتی نخواهد بود. بیکون ذهن را مانند آئینه ای میدانست که در آن تصویر اشیاء منعکس میشود ولی چون آئینه ها همه بی عیب نیستند و سطح بسیاری از آنها ناهموار است ممکن است تصویر اشیاء را برخلاف حقیقت جلوه دهند و ذهن نیز از همین رهگذر قابل سهو و خطا و زلت است. این عقیده شالوده نظریه معروف او در وجود اصنام یا خداوندان صنایع و علوم و در تقسیم و تجزیه خطایای انسانی است. خداوند صنعت یا سیاست کسی را میداند که آئینه ذهنش صافی و هموار و تهی از کدورت و زنگ باشد و خطاهای انسانی را بسه دسته متمایز قسمت کرده میگوید خطا یا ناشی از حب ذات و استقلال فکری متفکر، یا ناشی از ناتوانی بیان وی در ادای مقاصد و یا منبعث از خطای دیستان های گوناگون فلسفه در زمان قدیم است که ذهن افراد را مشوب کرده است.

آثار بیکن

بیکن معتقد بود که زبانی که توانائی بیان مقاصد و نیات فلسفی و علمی دارد و از گزند حوادث روزگار و دنو و انقراض مصون است زبان لاتین است که همه دانشمندان اروپا از روزگار قدیم کتب خویش را بدان زبان نگاشته‌اند و در دوران وی نیز تنها وسیله نشر افکار فلسفی در دانشگاه‌های اروپا بود. (چنانکه دانشمندان و فضیلابی ایرانی نیز تا چند قرن قبل همه مؤلفات خویش را به عربی می‌نگاشتند و زبان فارسی را تنها برای ادای مقاصد غیر علمی یا ادبی بکار می‌بردند) از همین نظر همه کتب فلسفی و مهم بیکن بزبان لاتین است و آنچه بزبان انگلیسی نگاشته است یا مطالب و نکاتی است که در نظری اهمیت و ارزش بسیار نداشته و یا بمنزله یادداشت مطالبی است که بعدها از روی دقت و یا فرصت کامل بزبان لاتینی درآمده و بدون گشته باشد.

مؤلفات لاتینی وی یکی رساله معروف به «ذیلی^۱» یا تجدید و احیای علوم است که شرح رساله انگلیسی وی موسوم به «پیشرفت علوم^۲» میباشد کتاب دیگرش که موسوم «بروش یا وسیله نوین^۳» است که قسمتی از کتاب بزرگ و جامع فلسفی و علمی است که بیکن در صدد تألیف و تصنیف بود و عمرش با تمام آن وفا نکرد.

از آثار انگلیسی وی یکی مقالات^۴ است که شرح آن بتفصیل خواهد رفت دیگر رساله علمی موسوم به «پیشرفت علوم» و دیگر تاریخ سلطنت هنری هفتم پادشاه انگلستان است. داستانی نیز موسوم به «اتلانتیس جدید^۵» - جدید پاتنای از «جمهوریت» افلاطون و اوتاپیای توماس مور از خامه وی پرداخته آمده است.

کتاب «پیشرفت علوم» مجموعه‌ای از علوم و فنون مختلف است و چنانکه

۱- De Augmantis ۲- The Advancement of Learning

۳- Novum Organum ۴- The Essays

۵- The New Atlantis

بیکون میگوید «بمشابه کره کوچکی است که دنیای علم و ذوق بشر را نمایش میدهد» در این کتاب کلیه علوم جهان را بدو بخش قسمت کرده بخشی را علوم انسانی و بخش دیگر را علوم طبیعی نامیده است. پس از آن هر یک از این دو بخش را بایک اسلوب فلسفی بقسمت‌های متمایز منقسم ساخته است و در حقیقت دیباچه کتاب بزرگ فلسفی او موسوم به «روش با وسیله نوین» میباشد.

تاریخ هنری هفتم از لحاظ ذکر وثبت وقایع و حوادث چندان مهم نیست و لطف و اهمیت آن در توانائی بیکون در مصور ساختن اشخاص و بحث عالمانه وی در موجبات و نتایج وقایع است که از عمق اندیشه و دهاء و ذوق سیاسی وی حکایت میکند.

داستان موسوم به اتلانتیس جدید حکایتی نیمه تمام است که در آن بیکون طرز زندگی و قوانین مدنی و جزائی ساکنین جزیره‌ای خیالی را شرح میدهد و غرضش آن است که تمدن این جزیره سرمشق و راهتمای کشورمداران باشد. این داستان لطف و فریبائی مخصوص دارد و بیکون که خود تجمل دوست بود هر جا فرصت پیدا میکند از ذکر تجملات و مراسم و تشریفات مفصلی که مردم این جزیره در اعیاد و مواقع رسمی رعایت میکنند دریغ ندارد. اما با همه زیبائی و گیرندگی که در آن میتوان یافت باز بیایه اوقا بیای توپاس سور نمیرسد و بهمین جهت معروفیت و اشتهار آن نیز کمتر است.

مقالات بیکون

کلمه «اسی» که در زبان انگلیسی برای مقالات کوتاه بکار برده میشود از یک کلمه لاتین مشتق است که معنای آن وزن کردن یا عیار گرفتن و آزمایش کردن است و بهمین معنی در زبان فرانسه نیز استعمال و از فرانسوی بانگلیسی نقل شده است. مونتئی از نویسندگان نامدار و متفکرین بزرگ فرانسوی نخستین بار این کلمه

را برای مقالات مختصر استعمال کرده و کتابی در سال ۱۵۸۰ باین نام انتشار داد و در آن یک سلسله مقالاتی که در موضوعات عمومی و همگانی بحث کرده بود مندرج ساخت. بیکن که بدون تردید این کتاب را دیده و مطالعه کرده بود عنوان «مقالات» را اقتباس کرده رساله‌ای حاوی ده مقاله باین عنوان منتشر ساخت. دردیباجه‌ای که بیکن بر این رساله مختصر نگاشته از انتشار این قطعات پراکنده که «بمشابه دانه‌هایی دور افتاده از خوشه فکر است» اعتذار جسته است. چنانکه گفته شد بیکن هیچ‌زبانی را جز لاتین سزاوار خلود نمیدانست و هر کتاب علمی یا فلسفی که نگاشته بدین زبان است. علت نشر این مقالات بزبان انگلیسی ظاهراً این بود که بیکن سیخواست یادداشتهای روزانه خویش را که در امور اجتماعی و غیر آن بزبان انگلیسی نگاشته و شکل مقاله بدان داده بود روزی بهنگام فرصت بزبان لاتین ترجمه کند و گویا نسخه‌ای چند از این یادداشتهای را میان آشنایان خویش پخش کرده بود و از این میترسید که مبادا کسی بدون اجازه وی روزی آنها را چاپ کند و در آنها تغییر یا تحریفی بعمل آورد. از همین روی بچاپ آنها بزبان انگلیسی تن در داده و این نکته را دردیباجه یادداشت کرده است و میگوید: من امروز مانند کسی هستم که باغ میوه‌ای دارد و همسایگانی شکم پرست گرد این باغ سکونت گزیده و میوه‌های این باغ را پیش از رسیدن آنها می‌چینند. برای اینکه از سرقت این مقالات جلوگیری کرده باشم سزاوارتر آن دیدم که خود بچاپ و نشر آنها همت بگمارم تا این یادداشتهای که چندین سال پیش بقلم من درآمده است باین کیفیت که امروز چاپ میشود نقص دیگری جز ضعف و ناتوانی مؤلف نداشته باشد. اگر امروز این اوراق پراکنده بصورت رساله درآمده و بچاپ میرسد از آن نظر است که دریغ دانسته‌ام که آنها را ضایع و نابود کنم زیرا این مقالات به سکه‌های کوچک نقره رایج امروز مانندند که هم خوش عیار و هم مورد اعتبارند و تنها نقص آنها در این است که بسیار خرد و کم‌جثه‌اند.

بیکن در نامه‌ای که بولیعهد انگلستان در هنگام تقدیم کتاب خویش نگاشته

منظور خویش را از نگارش این مقالات بیان میکند و چنین مینویسد:

« کلمه‌ای که برای عنوان این رساله برگزیده شده از کلمات تازه است ولی این طرز نگارش از دیر باز وجود داشته است چنانکه اگر در رسالات یا نامه‌هایی که سنکا^۱ به لوسیلیوس^۲ نگاشته است دقت شود معلوم خواهد شد که در حقیقت جز یک سلسله مقالات مختصر چیز دیگر نیستند».

و در جای دیگر مینویسد: «این مقالات یک سلسله یادداشتهای کوتاهی است که از نظر اهمیت مطالب گرد آمده و منظور هنرنمایی در آن نبوده است و هر چند در مطالبی بحث میکند که هر کس در زندگانی بدان دچار است و هنرنویسنده‌ای با اندازه توانائی خویش در باب آنها کلمه‌ای نگاشته است یا زهمه کوشش من در آن بوده است که این مطالب را از دائره مقاولات اعتیادی بیرون آورده طوری کنم که نتیجه تجارب زندگانی من باشد نه خلاصه مطالعات من در کتب و رسالات».

پس سرچشمه اصلی مقالات بیکون همان تجربیات شخصی و نتیجه مطالعات وی در روحیات انسانی است. اما در بیان معنویات خاطر خویش براء و گفتار فیلسوفان و مورخین توسل میجوید چنانکه هرورقی از مقالات وی بآببارات مأخوذ از انجیل و نویسندگان یونانی و رومی مخصوصاً تاسیتوس و پلوتارک و سیسرو و ویرژیل مشحون است. از طرف دیگر در این اقتباسات بیکون توجهی بنقل صحیح عبارات نکرده هر چه در حافظه‌اش مانده است مینگارد و گاهی نه تنها کلمات عبارات مخلوط است بلکه مفاهیم آن نیز دیگرگون گشته است. این نقص از آن نظر است که بیکون همواره یا اصول توجه داشت و پای بست فروع و جزئیات نبود و تا آنگاه که جمله‌های بزرگان بامتطور فکری وی سازگاری داشت آنها را برشته تحریر میکشید و اهمیتی بصحت و معنی آن نمیداد از این رهگذر باید گفت بیکون خود بمخالفت قانونی که درباره مطالعه مقرر کرده بود برخاسته است زیرا در مقاله‌ای که در باب مطالعه نگاشته (و در این کتاب ترجمه شده است) گفته است. « خواندن آدمی را کامل میکند و نوشتن بوی نیروی دقت و تعمق می‌بخشد» و این سخن درباره شخص وی صادق نیست.

سبک نثر بیگون نماینده نیروی فکری ویژه وی و رسم و عادت نویسندگان زمان الیزابت است، زیرا مانند معاصران خویش بجمله‌های حاوی صنایع بدیعی مانند مراعات نظیر و تضاد و استعاره و تشبیه بسیار شیفته است و میل دارد دلایل خویش را صریح و جامع و جزیل بیان کند.

در جزالت سبک بیگون بی‌مانند است زیرا نه تنها فکری بزرگ را با چند کلمه مختصر بیان میکند بلکه اصل فکر و دلایل مربوط بآن و شواهدی را که برای روشن ساختن مطلب ضرور یافته همه را در کوتاهترین جمله‌ها می‌گنجانند و این نکته گاهی فهم منظور وی را دشوار ساخته و فرط جزالت احياناً موجب ابهام گشته و نیازمند تعمق و اندیشه فراوان است.

بیگون کتب منتشره را تقسیم بندی کرده میگوید: « بعضی کتابها را باید اندکی چشید. برخی را یکباره بلعید و بعضی را بانهایت دقت جویده و باتانی مضغ نمود» مقالات بیگون بدون تردید جزو سنخ سوم است که بی‌مطالعه فراوان درک اهمیت دشوار است.

منتخبی از مقالات پیکون

۱- مطالعه

مردم کتب را یا برای ازدیاد مسرت ، یا برای زینت گفتار و یا برای افزایش قدرت و توانائی علمی مطالعه میکنند . قسمتی از مطالعه که از نظر التذاذ روحانی است در تنهایی و انعزال سودمند است و آنچه برای زینت گفتار است در ایراد نطق و مقاولات مفید واقع میشود و فایده آن قسمت که برای افزایش قدرت و توانائی علمی انجام گرفته در سنجش اعمال و افکار و هنگام برگزاری مشاغل دنیوی مشهود میشود . زیرا هر چند مردمی که در یک فن تخصص دارند در یک کار مخصوص و یا در سنجش جزئیات آن قادر هستند ولی قدرت به ایراد اندرزهای کلی و گرانها و ترتیب و تنظیم عمومی مشاغل تنها از مردم دانشمند ساخته است .

صرف وقت زیاد در مطالعه مایه بطلت ، تزئین فوق العاده سخنها و مقاولات با اقلاری که در نتیجه مطالعه در حافظه مانده است نماینده خود فروشی ، و قضاوت در اعمال تنها از روی مطالعات و خواندن کتب کار محصلین است ، زیرا هر چند مطالعه روح را کامل میکند اما خود آن مطالعات بدون تجربه و آزمایش حالت کمال پیدا نمیکند . هنر طبیعی و غریزی مثل نباتات خود روئی است که باید آنها را با مطالعه پیراست ولی پیرایشی که از حالت اعتدال و استقامت خارج نشود ملازم تجربه های بیشمار است .

مردم صنعتگر از مطالعه متنفرند ، مردم ساده بدان فوق العاده سیگراپند و دانشمندان و مردم عاقل از مطالعه استفاده میکنند . زیرا مطالعه فایده خود را در همان حین بدست نمیدهد و باید آنرا با تمرین و تحقیق بچنگ آورد .

مخصوصاً برای رد و مخالفت، اقوال دیگران و برای قبول و تصدیق کور کورانه آنچه میخوانید همت خویش را بمطالعه صرف نکنید، بلکه مقصود اصلی هر کسی باید آن باشد که اقوال و اطلاعاتی را که میخواند بمیزان خرد سنجیده و در آن اندیشه و تعمق نماید.

بعضی از کتب تنها برای چشیدن مزه مفیدند، برخی را بایستی بکباره بلعید ولی معدودی را باید درست جویده و کاملاً مضغ نمود. بعبارت دیگر بعضی کتب را باید بطور خلاصه و بعنوان تفنن مطالعه نمود و دسته‌ای را باید از اول تا به آخر خواند ولی خود را نبایستی بزحمت موشکافی و تعمق در آنها انداخت ولی عده معدودی را باید جزء جزء و بانهایت دقت و حوصله مطالعه نمود و از آن فایده برداشت. برخی از کتب را باید بواسطه وکیل و نماینده مطالعه کرد یعنی باید بخلاصه و شرحی که دیگران در باب آن نگاشته‌اند اکتفا نمود ولی این مطالعه غیر مستقیم تنها در موارد غیر مهمه و کتب پست و پراز حشو و زوائد است و گرنه کتب «مقطر» یعنی کتبی تلخیص شده مانند عرقهای مقطر نشاء غیرطبیعی دارند و مغز را از حال اعتیادی بدر میکنند و مطالعه ملخص کتب مهم از ذوق سلیم دور است.

خواندن مرد را کامل میکند، معاضره و مقاوله او را حضور ذهن و سرعت انتقال میدهد ولی نوشتن انسان را دقیق مینماید. بنابراین اگر کسی کمتر بتحریر پردازد برای وی داشتن حافظه بزرگ ضرور است و هرگاه کسی کمتر بمحاضره و سباحثه پردازد او را هوش و قریحه مبدع لازم است و اگر در زندگی وقت خود را کمتر بخواندن کتب صرف نموده باشد بایستی دارای فکر و دهاء عجیبی باشد تا آنچه را نمیداند پوشیده داشته بمردم وانمود کند که ذخیره معلومات وی محدود و ناچیز نیست.

خواندن تاریخ انسان را عاقل میکند، ادبیات بآدمی قریحه ابداعی و بلکه لطف بیان می‌بخشد، ریاضیات مرد را فکور میکند، علوم طبیعی ویرا عمیق و موشکاف

میسازد ، علم اخلاق طمانینه و وقار میآورد و منطق و معانی و بیان او را استعداد کظم غیظ و حوصله می بخشد .

دانشمندان گفته اند مطالعه بتدریج قطرت انسانی را تغییر میدهد . این بیان را باید وسعت داده بگوئیم که هر عیب و نقصی را که در هوش و قطرت انسانی باشد میتوان بوسیله مطالعات متناسب از میان برد . همانطور که برای رفع امراض جسمانی ورزش های مناسبی هست ، مثلا سنگ اندازی و فلاخن باعث رفع سنگ مثانه است ، تیر اندازی برای سینه و ریه مفید است ، راه رفتن امراض معدی را دفع نموده و سواری صداع را برطرف مینماید ، همانطور نیز اگر هوش انسان نمیتواند بیک نکته مخصوص متوجه شود بایستی علوم ریاضی مطالعه کند زیرا در این علوم اگر ذره از قضیه مطروحه منحرف شود بایستی آن قضیه را از آغاز مجدداً مطالعه نماید . اگر هوش وی قدرت به تشخیص و فهم اختلاف بین قضایا ندارد بایستی علم حکمت مطالعه کند ، زیرا این علم چنانکه رومیها بعنوان مثل میگفتند یک تار موی را نیز تقسیم و تجزیه میکند ، و هر گاه قوه استدلال وی ضعیف است بایستی بمطالعه صورت محاکمات دیوانهای جزا پردازد تا هر یک از نواقص عقلانی وی باین وسیله از میان برود .

۲- راستی :

میل آدمی بدروغ گفتن تنها از آن نظر نیست که یافتن حقیقت دشوار و جانگراست و نه از این نظر که همینکه گوهر حقیقت بچنگ آمد فکر و اندیشه آدمی را بقید میکند و آزادی پندار وی را جلوگیر میشود بلکه این میل ناشی از شهوت طبیعی و موذی است که انسان را بدروغگوئی شیفته میکند .

یکی از دبستان های فلسفه یونان در باب این میل طبیعی بررسی هائی کرده و راز شیفتگی انسان را بدروغگوئی دریافته است . زیرا گاهی مردم از نظر حظ روحانی

۱- منظور لوسین فیلسوف یونانی است که کتابی بشکل پرسش و پاسخ موسوم به : دوستداران دروغ « نگاشته است .

چنانکه شاعران میکنند یا از نظر سود مادی چنانکه سوداگران معتادند دروغ نمیگویند بلکه هیچ موجبی برای سخن کذب جز همان شیفتگی طبیعی بدروغ گفتن ندارند. راز این نکته بر من پوشیده است. اما اینقدر میدانم که راستی مانند نور خورشید است که با همه درخشندگی که دارد ظواهر فریبنده و رنگ و نگار را مانند چراغهایی که در شب جلوه‌گری دارند آشکار نمیکند. یا بمشابه درستی که در روز روشن قدر و قیمتش بیشتر معلوم میشود ولی بیهای الماس و یا قوت که در شب و در برابر نورهای پراکنده و گوناگون ارج و بهائی دارند نمیرسد.

آنگاه که راستی و گزافه با هم درآمیزد مسرتی میدهد زیرا همه میدانند که اگر از ذهن بسیاری از مردم عقاید گزاف، امیدهای دور و دراز، ارزش‌های نادرستی که نسبت باشیاء و معنویات قائل است و بلند پروازی طایر وهم را بیرون کنند این مغز آدمی که مهد هنر و خرد است بیک عضو بی‌رمتی و ناخوش و افسرده‌ای مبدل میشود که مایه نفرت شخص است. از این روی یکی از زهاد روزگار کهن شعر را غذای شیطان گفته است زیرا بر تصور آدمی مسلط میشود. اما شعر چیزی جز سایه دروغ نیست و ضرر واقعی در اینگونه سخن گزاف که در ذهن جایگیر نمی‌شود و اثری مستدام ندارد نیست و خسران از دروغی ناشی میشود که در دل رسوخ یافته و بر آن نقش می‌پذیرد. آنگاه که در پی جستجوی حقیقت برمیائیم تنها باید به حکومت خرد تکیه کنیم تا ما را براه راست رهبری کند و در هر قدم پیش خود اندیشه نمائیم که راه را بر خطا نه پیمائیم و از لغزش برکنار باشیم. همینکه کیمیای حقیقت بچنگ آمد خواهیم دید که در آن هیچگونه غل و غش نیست و خطا و زلت را در آن راهی نخواهد بود و در آن صورت دیگر نیازمندی بدآوری خرد نیست زیرا حقیقت خود بالاترین داوران است و برتر از فرمان وی فرمانی نخواهد بود. همینکه مرد را گوهر حقیقت بدست آمد خواهد دید که که ششی که برای تحصیل آن داشته و علم و ایمانی که بان پیدا کرده است گرانبهاترین سرمایه او است اما این نکته را باید در مکتب حقیقت فرا گرفت زیرا عقل از آموختن آن عاجز است.

شاعری که فلسفه اپیکورو پیروان وی را با همه پستی که نسبت بسایر دبستان‌های فلسفه دارند زینتی بسزا بشیده است در این معنی سخنی بسیار حکیمانه دارد و میگوید: ایستادن در کنار دریا و نگریستن کشتی‌هایی که دچار غضب امواجند موجب سبکباری و نشاط خاطر است، فراز آمدن بر بام دژی گران و مشاهده بیکاری سهمگین که گرداگرد آن در گرفته نیز مایه تسکین دل است اما هیچ نشاط و فراغ خاطر از این بالاتر نیست که بر فراز کوهسار بلند حقیقت که گردی بدان نمی‌نشیند و خطر حمله بدان نمیرود بنشینیم و خطایا و سرگردانی دیگران و تاریکی و طوفانی که دشت زندگانی را فرا گرفته است بنگریم. این سخن شاعر یونانی درست است اما بدان شرط که از فراز قلعه حقیقت بر دیگران رحم و شفقت داشته باشیم و این برتری ما را مغرور و فریفته نسازد و این خود گرانبهاترین سعادت‌هاست که دل آدمی با اشفاق و خیرخواهی محض بطیید و با ایمان بخداوند تسکین یابد و در این جهان که پای بست دروغ و فریبندگی‌هاست بر مدار حقیقت سیر کند.

این همه که گفته شد درباره فلسفه حقیقت بود و اینک باید سخنی در باب آن راستی که در زندگانی روزانه بدان نیازمندیم گفت: همه کس حتی آن کسان که راستی را در کردار و گفتار خویش بکار نمی‌بندند تصدیق میکنند که درستی و پاک حسابی نشان شرف و آبروی مرد است و آسبختن سخن صدق با دروغ بمشابه عیاری است که بسکه‌های تفره و زر می‌نهند که هر چند مایه استحکام مسکوک است اما از بهای اصلی آنها میکاهد. در جهان حیات هیچ عیبی آدمی را شرمگین‌تر از آن نمیسازد که دیگران دروغ وی را کشف کنند. مؤنثی نویسنده فرانسوی در این باب تحقیقی دانشمندانه کرده و علت شرمگینی را دریافته است. وی میگوید: مردی که دروغ میگوید در مقابل خداوند بسور و در برابر مردم جبان است زیرا دروغگو از خداوند شرم نمی‌کند ولی از مردم هراسان است.

شک نیست که برای ناپکاری و دروغ‌گوئی مردم چیزی جز این نتوان گفت که

این گناه مایه آنست که خشم و غضب خداوندی را بجنبش درآورده قوسی را بمکافات آن تپاه و نابود بفرماید.

۳- مرک

بدانگونه که کودکان از رفتن در تاریکی میترسند مردم نیز از مرک هراسانند و همانطور که ترس طبیعی اطفال از شنیدن قصه‌های راجع بتاریکی افزایش میگیرد در مردان نیز از استماع سخنانی درباره مرک هراس و دهشت ازدیاد پیدا میکند. شک نیست که فکر مرک از نظر ابتیاه از گناهان و تدارک سفر دنیای دیگر شایسته و کاری سزاوار مردم بودن است اما ترس از مرک که یک عمل طبیعی بیش نیست نماینده ضعف و ناتوانی آدمی است. باوصف این گاهی خودخواهی و خرافات و اوهام راجع به مرک در فکر انسان نیز راه پیدا میکند، چنانکه رهبانان روزگار پیشین در کتب بی‌شمار خویش می‌نگاشتند که رنج و شکنجه آخرین دم حیات از هر درد و مرضی شدیدتر است و دلپاشان این بود که اگر سرانگشتی مجروح شود عذاب و دردی گران بها سواجه میشود پس آنگاه که همه بدن انسان مرض مرک بگیرد این شکنجه و عذاب بسیار سنگین خواهد بود. اما این سخن درست نیست و گاهی تحمل مرک آسان‌تر از تحمل زمانی است که عضوی بدرد آید زیرا بسیاری از جهازات اصلی بدن انسان سریع‌التأثراند و مرک آنی مجال درد بآنها نمیدهد. سنکا دانشمند یونانی که در امور مربوط به مرک و زندگی نظری فیلسوفانه داشت درست گفته است که: «همراهان و دستیاران مرک از خود مرک ترسناک‌ترند، زیرا ناله‌وزاری یاران، رنگهای پریده، اشک‌ریزی دوستان و لباس سیاه که در هنگام عزا بتن میکنند و دیگر مراسم سوگواری مرک را پرمخافت جلوه میدهد.»

این نکته سزاوار دقت و اندیشه است که در مغز انسانی هیچ حسی نیست که

برمرک غالب نباشد و از همین روی آنگاه که اینهمه یاران نیرومند معنوی ما را پشتیبانند مرک را دشمنی بزرگ و مغلوب ناشدنی نباید پنداشت . حس انتقام برمرک غلبه میکند ، عشق و شیفتگی مرک را ناچیز می یابد ، غم و اندوه بسوی مرک پرواز میکند ، شرف و آبرو مرک را باسینه گشاده می پذیرد و ترس که از پست ترین صفات است پیش از آمدن مرک پاوی آشناست . از این همه گذشته در صفحات تاریخ ثبت است که روزی که اوتون امپراطور رخت از این جهان برپست حس شفقت و همدردی که رفیق ترین عواطف بشری است چند تن از ملازمان وی را برانگیخت که وی را در این سفر دور و دراز تنها نگذارند و گاهی پذیرفتن مرک نه از فرط دلاوری و بی باکی یا بدبختی و مصائب است بلکه از خستگی از مکررات ایام است .

نکته دیگر که شایسته توجه است اینست که در سرشت های قوی آمدن مرک هیچگونه ارزش و تغییری پدید نمی آورد : سزار اوگستوس در هنگام مرک بجای زاری و بیقراری با توصیف مهربانی و وفاداری همسر خویش لپ فروبست ، تیبریوس در دم مرک نیز آنچنان در پنهان کردن عقیده و افکار خویش اصرار داشت که تاسیتوس مورخ رومی درباره وی می نویسد : نیروی بدن تیبریوس بتدریج زائل میشد اما تسلط وی براراده همچنان پایدار مانده بود . و سپازیان امپراطور روم مرک را با شوخی پذیرفت زیرا در هنگامیکه در تماشاخانه نشسته بود سکتة قلبی بوی عارض گشت و سپازیان شوخ مشربانه روی بدوستی کرده گفت : چنین می پندارم که من هم رب النوع شده باشم .

گالیا امپراطور روم هنگامی که گردن بزیر تیغ میداد روی بجلاد کرده گفت : بزنا گریز خیر مردم میزنی . سپتیموس سپروس نمی خواست کاری نا کرده بر جای مانده باشد و بهنگام مرک بملازمان خود گفت : شتاب کنید و اگر کاری باقی مانده است پیش من آورید که وقت بسیار تنگ است .

رواقیون یونان برای مرگ مراسم و تشریفات بسیار قائل بودند و این همه ، تدارك مرگ را بیش از اندازه دهشتناك جلوه میداد ، اما دیگران که پایان زندگی را یکی از موهبات طبیعت میشمردند از آنها روشن فکرترند . مردن مانند زادن امری عادی و طبیعی است و پیش کود کان زحمت ولادت با مرارت مرگ برابر است . کسی که در پی مهبی خطیر جان میدهد ، مانند کسیست که تازه زخم برداشته و در گرمی گیرودار جراحی خویشتن را احساس نمیتواند نمود ، پس همت هائی که بر تعهد امور خیر مصمند از زحمت و آزار مرگ برکنارند و شیرین ترین مرگها مال آن کسان است که کارهای بزرگ از آن ها سرزده و آرزوهای مهم آنان برآورده گشته است . در مرگ این لطف نیز هست که قصر مشید نیکنامی را تاابد بر روی آدمی میگشاید و حسد و تنک نظری کسان را نسبت بوی نابود میسازد و چنانکه سخن سرای بزرگ روسی گفت بسا کسان که در زندگی مورد نفرت و انزجار بودند اما پس از مرگ مقتدای اهل دل و دلبنده صاحب نظران گشتند .

۴- بدگمانی

بدگمانی میان افکار انسان مانند خفاش در میان پرندگان است که همیشه در سپیده زمان یا بهنگام غروب که نور و تاریکی بهم آمیخته است بال افشانی میکند . اراده و خرد آدمی باید همواره بر بدگمانی مسلط باشد و اگر این مهم میسر نگردد خویشتن را از بدگمانی و عذاب آن برکنار باید داشت زیرا این صفت روح پاک را کدر میسازد دوستان از ما میگریزند و پیشرفت کار و زندگی را جلو گیر میشود . بدگمانی بزرگان را باعث ساف ، شوهران را به حسد و خردمندان را بحزن و ناتوانی در اخذ تصمیم میکشاند . این صفت پست ناشی از ضعف قلب نیست بلکه میتوان آنرا بمثابة مرضی دانست که در مغز پدید میآید . زیرا گاهی در سرشت ها و مزاجهای نیرومند نیز بروز میکند چنانکه هنری هفتم پادشاه انگلستان یکی از هوشمندترین

وقوی دل‌ترین مردم گیتی بشمار میرفت و هیچکس بقدر وی دچار بدگمانی نبود. مضرات بدگمانی در اینگونه طبایع زیاد نیست زیرا اینگونه اشخاص بیش از آزمایش و امتحان اجازه نمیدهند که بدگمانی در ذهن آنها رسوخ یابد، اما اگر این صفت ناپسند در مغز مردم موذی و نایکار بجنبش درآید مضرات و مفاسد آن حدود و نهایت ندارد.

هیچ چیز بدگمانی را در آدمی مانند جهل و بی‌خبری و کمی اطلاع قدرت نمیدهد و از این روی مرد خردمند باید همت برافزایش اطلاعات خویش گماشته بدگمانی را بدین وسیله برطرف سازد نه آنکه برزخم درون خویش مرهم ننهد و آنرا التیام نیافته رها کند. مردم از یکدیگر چه می‌طلبند؟ آیاسی پندارند در این زندگانی سروکارشان همواره با مردم صافی درون و پاک نهاد است؟ آیا تصور نمی‌کنند که هر کس در پی بدست آوردن آرزوهای خویش است و خود را بیش از دیگران دوست میدارد؟ اگر چنین باشد هیچ راهی خردمندانه‌تر از این نیست که هر بدگمانی را راست بدانیم ولی بر آنها بچشم دروغ بنگریم و مانند اسبان شریر بر آنها لگام عقل بزنیم تا سرکشی و توسنی نکنند زیرا عاقلان از بدگمانی نیز میتوانند بدین کیفیت فایده بگیرند که هرچند حقیقتی در آن یافت شود و از آن سودی که مایه اصلاح زلل باشد بدست آورند باز نمی‌گذارند که مایه آزار خاطرشان گشته رنج روحانی بآنها برساند.

بدگمانی‌هایی که در ذهن آدمی بی‌دستیاری عوامل خارجی تولید می‌شود به مثابه همه زنبور است که تنها آسایش فکر را برهم می‌زند اما سوءظنی که دیگران بوسیله حکایات و دمدمه‌ها در ذهن ما سیوروراند مانند نیش زنبور درشت هم مایه اختلال حواس و هم مورث شکنجه و رنج است. شک نیست که بهترین وسیله رفع بدگمانی آنست که مانند آزاد مردان موضوع را با آنکه مورد بدگمانی است در میان نهیم، زیرا بدین نهج هم میتوانیم از حقیقت قضایا بیشتر آگاه گردیم و هم آن کس را

که طرف سوءظن گشته است آگاه کنیم که از آن پس در اعمال خویش هوشیار باشد و موجب رنجش و آزرده گی ما نشود . اما این معامله با آن کسان که طبعی پست و موذی دارند روا نیست زیرا این گونه اشخاص اگر دریافتند که مورد سوءظن واقع شده اند دیگر هرگز با ما راست نخواهند شد . ایطالیائی ها میگویند بدگمانی مایه تیاهی و فاست ، این سخن بمثابه آنست که بگویند سوءظن باعث تزلزل ایمان است و این منطقی نیست زیرا در ایمان قطعی همواره باید آتشی نهفته باشد که خاشاک رذایل و پلیدی و بدگمانی را سوخته و خاکستر کند .

۵- خودپسندی

سورچه حشره ایست که در کار خویشتن بسیار دوراندیش و هوشیار است اما این هشیاری و دوراندیشی او آفت باع میوه است و از همین روی بی هیچ شک میتوان گفت آنها که خویشتن را می پرستند و در همه کار خیر خویش را می طلبند مایه ضرر اجتماعند . احساسات و عشق خویش را از روی اندیشه و خریدین خود و مردم کشوری که در آن زندگانی میکنید بخش کنید و آنقدر در پی سود خویشتن باشید که نسبت بدیگران بویژه بشاه و کشور خود دروغ گو و تزویرگر نشوید . مرداگر همه شیفتگی و علاقه خویش را بخود متوجه کند بسیار پست و ناجوانمرد خواهد بود زیرا این خاصیت خاله تیره است که جز خود چیزی نمیخواهد و مرکز خویش پای پست است . اما هرچه سرشت آسمانی و ملکوتی دارد گرد خورشیدی و فلکی در گردش است و از آن کسب فیض و نور میکند . تنها پادشاهان اگر بعظمت و جلال و قدرت خویشتن متوجه باشند از این قاعده خارجند زیرا شاهان مظهر عظمت و بزرگی ملتند و خوب و بد کردارشان عاید همه میشود . اما اگر یکی از افراد کشور خویشتن بین و خودپرست باشد مایه خسران اجتماع است زیرا هرچه بدست وی افتد و هر کاری که با و رجوع شود آنرا بشکلی که برای شخص وی سودمند باشد برسیگرداند و سود شخصی یانفع

اجتماع بسیاری از اوقات در معارضه است. پس پادشاهان و آنها که زمام امور کشور بدست آنها سپرده است همواره باید کسانی را بخدمت برگزینند که باین صفت متصف نباشند مگر آنگاه که از همین خودپسندی آنان نیز سودی عاید کشور گردد. آنگاه که کسی بین نفع خویش و سود کشور نسبتی عادلانه قائل نیست موجب ضرری و خسارتی میشود و آنگاه که این نسبت از حدود و نهایات در گذشت و خیر بزرگ و مهم کشوری فدای فایده بسیار ناچیز شخصی گشت خسروانی بزرگ تولید میکند. زیرا خیری که بآنها میرسد باندازه همت خودشان کوچک است ولی ضرری که بکشور وارد میشود بقدر بزرگی و عظمت کشور سنگین و گران است. خودپسندان خانه‌ای را آتش میزنند تا در شعله آن تخم مرغی برای سد جوع خویش پخته باشند. باین همه گاهگاه دیده میشود که خودپسندان پیش کارفرمایان خود مورد مهر و لطفند و این از نظر آنست که خودپسند توجه و مهر کارفرما را بخویشتن جلب میکند تا بدان وسیله بهتر کیسه خویش را آکنده ساخته باشد.

پس خودپسندی در بسیاری از موارد صفتی ناپسندیده و نفرت‌انگیز است و آن خردی که داشتن این صفت را در کسان می‌پسندد مانند خرد موش است که عمری در خانه‌ای آشیان میکند و از نعم آن بهره‌مند میگردد اما همینکه احساس کرد که رخنه‌ای در بنا راه یافته و خانه در شرف فرود آمدن است از آن فرار میکند و جان خویش را بدر برده سلامت دیگران را در نظر نمی‌آورد. یا بمثابه که است رو باهی است که راسوئی را بحفر سوراخی فرمان میدهد اما همینکه این مهم انجام گرفت خود بدرون سوراخ رفته بیچاره راسو را تنها میگذارد. یا مانند نهنگ است که پیش از بلعیدن شکار خویش اشک میریزد.

کسانی که عاشق و شیفته خویش‌تند و چنانکه سیسر و خطیب شهر روم درباره پمپی گفت در این عشق رقیب و سنازعی ندارند بدبخت‌تر از دیگرانند زیرا آنگاه که تمام استعداد و هنر و قابلیت خویش‌تن را فدای خودپرستی کردند تازه روزی میرسد

که می بینند شخص خوبستن را باید فدای ناسازگاری بخت کرد و آن اقبالی را که می پنداشتند بادانش و کیاست بدام خوبستن درآورده‌اند مانند مرغ زیرک از چنگ آنان فرار کرده است.

۶- آئین تندرستی

آنچه آدمی از مزاج خوبستن بتجربه دریافته و سازگاری و ناسازگاری همه چیز را در خود آزمایش کرده است بزرگترین و بهترین دستورهای پزشکی برای نگاهداری تندرستی بشمار میرود. اما در میان این تجربیات باید فرق گذاشت و عاقلانه تر آنست که بگوئیم این چیز با مزاج ما سازگاری ندارد و باید ترکش کرد تا آنکه بگوئیم از استعمال این چیز ضرری نبرده‌ایم پس آنرا دوام خواهیم داد. زیرا افراطهایی که در جوانی کرده و میکنیم و امی است که باید در روزگار پیری آنرا رد کرد. همواره حساب گذشت عمر را در نظر بگیرید و آنچه از بدن در روزگار جوانی میخواستاید در دوران کهولت آرزومند نباشید زیرا سن و سال را نمیتوان مغلوب کرد. هرگز ناگهانی طرز خوراک و پوشیدنی خویش را عوض نکنید و اگر ضرورت چنین تغییر را ایجاب کند سایر امور زندگی خویش را با آن ملایم و سازگار سازید. زیرا راز نگاهداری تن و کشور جز این نیست که تغییر همه چیز حیات از دیگرگون ساختن یک رسم و عادت مالمتر است. طرز تغذیه و خواب و ورزش و لباس خویش را مورد آزمایش قرار دهید و کوشش کنید که آنچه را زیان آور یافته‌اید کم کم ترک کنید تا اگر ضرری از این ترک بر شما وارد آید برگشت بعبادت دیرینه را دشوار نیابید، زیرا استیازین آنچه اساساً خوب و سازگار و سودمند است و آنچه با مزاجی مخصوص سازگاری دارد بسیار مشکل است: یکی از بهترین نسخه‌های مجرب درازی عمر اینست که در هنگام خوردن و خفتن ورزش کردن روح را آزاد بگذاریم و همه چیز باشادمانی و کشادگی خاطر بنگریم، نسبت به غذای روح و مغز باید گفت در هنگام تغذیه روحانی از حسد و ترس و غضب و کدورت نهانی و تحقیقات پیچیده و دشوار فکری و افراط در لذات یا

اندوه برکنار باید بود . هرچه میتوانید بگذارید در دلتان فروغ امید بدرخشند . خوشدلی را از سور و رامتش بسیار و رنگارنگی مسرات را از افراط دریکه سنخ مسرت برتر بشمارید . همیشه شیفته شگفتی ها و چیزهای تازه باشید و آن نوع مطالعات را برگزینید که دل را با تصاویر زیبا و باشکوه بگشاید و از این روی خواندن تاریخ و افسانه و تحقیقات علمی در طبیعیات بسیار سودمند خواهد بود . اگر در هنگام تندرستی یکباره از ادویه طبی و دستوره های پزشکی برکنار باشید روزیکه ناخوشی آمد تن بادوا بسیار بیگانگی خواهد کرد و هرگاه در روز صحت شما را بادوا آشنائی فراوان باشد زمان رنجوری دوا را در مزاجتان تأثیری نخواهد بود .

بهبتر آنست در هر فصل با غذا و طرز زندگی گانی که مناسب آن فصل باشد خویشتن را از حفظ گزند های تن آسوده سازید تا آنکه خود را بانسخه های پزشکان از رنجوری های آینده مصون دارید . روزی که ناخوشید صحت و عاقبت را و آنگاه که سالمید ورزش و حرکت را محترم بشمارید زیرا بسیار شده است که آنکسان که بدن را تنبل و بی حرکت نمی گذارند در هنگام نقاهت بی مدد پزشک تنها بوسیله پرهیز و سواظت بهبودی یافته اند . سلسوس پزشک رومی که در خرد و تجربه نیز بسیار نامدار است در اندرزی که برای طول عمر داده است آزمایش درجه شدید و ضعیف هرگونه مداوا یا دستوری را توصیه فرموده و گفته است در انتخاب بین این اضداد آنها را که نسبتاً ملایم تر و بی ضررترند باید اختیار کرد . پس تن را هم پروزه و هم به خوراک عادت دهید ولی خوردن را بر پرهیز از قوت برتر بشمارید . به بیخوابی و خفتن درازخو کنید ولی خواب را بر بیداری طولانی ترجیح بشمارید ، آسایش و ورزش را هر دو واجب بدانید ولی ورزش را بر آسودگی مقدم یاید داشت تا تن باضداد عادت کند و بر همه تغییری فائق آید .

میان پزشکان دسته ای یاسایش خیال و رفاه روحانی مریض توجه دارند و کوشش در قلع ماده مرض نمیکنند و دسته ای دیگر همه توجهشان بمداوا و نگاشتن

نسخه و دستوره‌های پزشکی است و حالت روحی مریض را از نظر دور میسازند . برای
خویشتن پزشکی برگزینید که میانه این دو باشد و اگر چنین کسی یافت نشود
پزشک بدن و طبیب روح را هر دو حاضر آورید و آنرا که مزاج شمارا نیک می‌شناسد
با آن که هوشمندی وی در کشف آلام روحانی بسیار است ارجمندی و عزت
یکسان دهید .

فصل ۱۰

۴۱۵
پزابت۱- ریچارد هوکر^۱

۱۵۵۴ - ۱۶۰۰

هوکر از طبقه طلاب و دانش پژوهان انگلستان است که پس از پایان تحصیلات خویش در دانشگاه اکسفرده برتبه استادی و پس از آن بریاست دانشکده معروف کرپوس کریستی^۲ نائل آمد. پس از چندین سال خدمت تعلیم از همه مشاغل کناره کرده در گوشه انزوا بمطالعه و تتبع پرداخت و با آنکه با همسری بسیار نامازگار و نامتناسب روزگار میگذرانید هرگز شکایتی بر زبان نیاورده و با صبر و حوصله بسیار بار این گزند مستدام را بدوش میکشید و دقایق فراغت خاطر را تا پایان عمر با خواندن و نگارش و تحقیق صرف کرد.

هوکر در مشاجره بزرگ مذهبی زمان خویش که بین کلیسای کاتولیک و دسته های گوناگون پروتستانها و کاتولیکها در گرفته بود وارد شده و کتاب معروف خویش موسوم به قانون مشی روحانیون^۳ را در پنج جلد در باب آزادی تعیین روش مذهبی نگاشت و ثابت کرد که متن کتب مذهبی تنها اصول قطعی ایمان را مشخص میکند ولی در انطباق طرز پرستش با مقتضیات روزگار و منخ فکر ملل گوناگون آزادی حکمفرماست و اجتهاد در این امور از وظایف روحانی است.

اهمیت این کتاب در بیطرفی و قضاوت عادلانه ای است که هوکر در اظهارات دسته های گوناگون کرده و عقاید هر یک را با دانشمندی بسیار تشریح نموده است

۱- Richard Hooker

۲- Corpus Christie

۳- Of the Laws of Ecclesiastical Polity

و میتوان آنرا از بزرگترین کتب مذهبی زبان انگلیسی شمرد. سبک نثر هوکر با موضوع کتاب وی سازگار است زیرا از طرز بیان اعتیادی و دارج در گذشته سبکی پرهزینه و موقر و ستین برگزیده است و بعبادت استادان دانشمند جمله های عالمانه و کامل و فصیح مینویسد و در هر جمله همه گوشه و کنار مطلب را در نظر میگیرد که نکته ای نا گفته نمانده باشد. بیان این دانشمند با اشارات بسیار و سخنان و اندیشه های فیلسوفان و دانش پژوهان جهان مشحون است و ذوق دانش پژوه وی نیز لطف تعبیر را بآن افزوده است تا آنجا که در مطالعه این کتاب خواننده احساس تصنع و فضل فروشی نمیکند و برخلاف نویسندگان متصنع مانند لیلی و معاصران وی سبک بیان را روان و دل نشین می یابد.

منتخبی از نثر هوکر

-۱-

تا آنگاه که ما در جهان حیات هستیم مغز آدمی بهر کار اعم از تفکر یا ژرف بینی یا هر آزمایش معنوی که مشغول باشد هیچ چیز را بی دستیاری تصور و پندار که تنها گنجینه ذوق و تکیه گاه حافظه است انجام نمیتواند داد. تصور بمثابة سندان است که آدمی همه اندیشه های سخت و ناپخته را بر آن میکوبد و بدین وسیله همانطور که نبض نماینده طرز کار قلب ما است تصور ما نیز محک افکار ما میشود تا آنجا که اندیشه های پاک و پلید ما جز در آن محفظه ای که طبیعت تصور را در آن مسکن داده است از یکدیگر امتیاز پیدا نمیکند و در پیشانی ما که دیوار بیرونی این خانه تصور و پندار است ترس از توهین و بدنامی زودتر از همه جا آشکار میشود و از همین نظر است که در کتاب مقدس مسطور گشته است که آنها را خداوند سورد بخشایش خویش قرار داده و از اضطراب و شرمساری برکنار خواسته است در ناصیه آنها نشانی خویش نهاده است.

(از کتاب پنجم)

-۲-

در مورد فرا گرفتن دانش بین فرشتگان خداوند و آدمیان تفاوتی است و آن

تفاوت اینکه فرشتگان در هنگام خلقت صاحب علم کامل ولدنی هستند و آنچه را توانائی فراگرفتن دارند در همان آن بآنها موهبت میشود. آدمی برعکس در آغاز تولد بدون دانش و فاقد نیروی استنباط است ولی از این ناداری بدوی متدرجاً رو به نمو و تکامل میرود تا آنجا که روزی در دانش و خرد با فرشتگان همتراز و میشود و آنچه را فرشته در هنگام خلقت بیرنج بدان نائل گشته در پایان حیات بدان میرساند. پس میان بشر و فرشتگان تفاوت و امتیازی بزرگی نیست و هر دو در این راه بیکدیگر میرسند. از این روی میتوان آدمی را به مثابه کتاب سپیدی دانست که چیزی در آن نگاشته نیست ولی همه چیز و هر هنر و دانشی را میتوان در صفحات آن مسطور ساخت و بر ماست که برای رسیدن باین مقام کمال در جستجوی راه راست و نیل بدرجات متعددی که برای وصول بمرحد کمال در پیش است همت بگماریم.

-۲-

سروالتراله^۱

راله از دربانوردان و اشراف انگلستان بود که سالها در خدمت سلکة الیزابت بمشاغل مهمه و پرخطر گماشته میگشت و در پایان کار مورد خشم دربار واقع شده در برج لندن زندانی گشت و عاقبت بقتل رسید و این همان شخصی است که بسیاری از شعراء نامدار بویژه ادسوند اسپنسر خود را در ظل حمایت وی میکشیدند و از جوان مردی و گشاده دستی وی بهرور میگشتند. این سر باز دلاور گاهگاهی بسرودن شعر میپرداخت و چندین سفرنامه نیز بنثر مدون ساخته است که از آن میان کتاب «کشف گینه» که باانشائی روان و خالی از تکلف نگارش یافته معروف است. در مدتی که راله در زندان بود کتاب مفصلی بنام «تاریخ گیتی» از سال ۱۳ قبل از میلاد تا روزگار خود تألیف نمود و آن را بمنظور تقدیم بشاهزاده هنری فرزند جیمس اول حاضر کرد. دیباچه و بعضی از بخش های این کتاب از فصیح ترین و خوش آهنگترین آثار نثری

۱- Sir Walter Raleigh

انگلیسی بشمار میرود. چنانکه قطعه‌ای را که در باب مرک بمناسبتی در این کتاب نگاشته است زبانزد دانشمندان و خردپژوهان انگلستان است.

از آثار نثری راله

مرک

(از کتاب تاریخ گیتی، کتاب چهارم)

ای سرگ، ای تواناترین و داد گسترترین و زبان‌آورترین نیرومندان، توئی که آنان را نصیحت نمیهذیرفتند مطیع و منقاد ساختی. آن را که کسی به انجام دادنش زهره و یارا نداشت بجای آوردی، و آنکس را که جهانی ویرا چاپلوسی میکرد از گیتی بدور افکنده پست و بیعقدار ساختی، توئی که همه بزرگی و شهرت کسان، غرور و بیدادگری و جاه‌طلبی مردان را بیکجای گرد آورده و بر روی همه آنها این جمله کوتاه را نوشتی «این است آنچه بود».

۳- مقرر جمین و جهانگردان و تاریخ نویسان

مقرر جمین - دوره الیزابت را بواقعی میتوان دوره رونق ترجمه کتب بزبان انگلیسی دانست زیرا همه کس تشنه مطالب تازه و شگفت بود و هر ترجمه‌ای مایه آبرومندی و نیکنامی بشمار میرفت. پس آنها که قوه ابداع و ابتکار نداشتند و ذوقشان در سرودن شعر سرشار نبود بکار ترجمه دست زدند و اینکار وسیله تغنی دانش پژوهان و مردم منعم و سیاست مداران کشور نیز گردید و در نتیجه کتب بیشماری از زبانهای فرانسوی و اسپانیولی و ایتالیائی بزبان انگلیسی ترجمه گشت. دیری نگذشت که آثار کهنه نویسندگان یونانی و رومی مانند هومر، گزنفن، اوید^۱ لیوی^۲ تاسیتوس^۳ سالوست^۴ سزار^۵ بلینی^۶ و بخشی از کارهای ویرژیل بزبان انگلیسی پرداخته آمد و دانش پژوهان بکارهای همه دانشمندان یونانی جز افلاطون دست یابند.

نخستین کسی که از راه ترجمه معروفیت یافت نارت^۷ بود که کتاب آئینه

۱- Ovid ۲- Livy ۳- Tacitus ۴- Sallust ۵- Caesar

۶- Pliny ۷- North این نویسنده همان است که اعراب وی را بلنیاس خوانده‌اند

شاهزادگان^۱ تألیف گووارای^۲ اسپانیائی را با انگلیسی برگرداند پس از وی فلوریو مترجم کتاب سوئی فرانسوی نیز مورد توجه واقع گشت. کتاب بسیار مشهور ماکیاولی^۳ ایتالیائی موسوم بشاهزاده^۴ و داستان شیرین و پرستی بوکاپیو بنام دکامرون نیز در نیمه اول قرن هفدهم در دسترس مردم قرار گرفت و در روح خوانندگان تأثیری گران بخشید و آثار دیگر نویسندگان اروپائی مانند کاستیکه لیون^۵ و تاسو^۶ و اروپستوی ایتالیائی نیز بدست مترجمین زبردست ترجمه گشت.

نارث تاریخ پلوتارک را نیز از روی ترجمه فرانسوی آن با انگلیسی برگرداند و این ترجمه از لحاظ روانی و سلامت انشاء و حسن تعبیر یکی از شاهکارهای فنی بشمار میرود، مترجم دیگر فیلمن هلاند^۷ که در زبانهای یونانی و لاتین استاد بود در ترجمه آثار لیوی و پلینی و سوتنیوس هنرمندی و مهارتی عجیب بخرج داد. دیگران نیز که در زبانهای کهنه تسلطی^۸ نداشتند ولی بزبانهای اروپائی مسلط بودند خدمات گران بها انجام دادند و در میان آنها اندردون^۹ مترجم کتاب تاریخ حبشه تألیف هلیودوروس از همه مشهورتر است.

جهانگردان - در دوره ای که هر کس فراخور توانائی و نیروی خویش گوشه ای از جهان را سیاحت مینمود طبعاً سفونامه های بسیار پرداخته آمد. بخشی بزرگ از این سفرنامه ها را ریچارد هاکیلیوت^۹ در مجموعه ای گردآورد و پس از وی شاگرد و جانشین او ساموئل پرچاس^{۱۰} بر آن بیفزود. اما پیش از آنکه این مجموعه آماده و چاپ شود دیگران نیز بجمع آوری یا ترجمه سفرنامه های کهنه پرداخته بودند چنانکه ریچارد ادن^{۱۱} کتاب جهان شناسی^{۱۲} تألیف منستر^{۱۳} و کتاب جهانگردی و کشورگشائی

۱- Diail of Priuces

۲- Guevara

۳- Machiavelli

۴- Prince

۵- Castiglione

۶- Tasso

۷- Philemon Holland

۸- Underdowne

۹- Richard Hakluyt

۱۰- Samuel Purchas

۱۱- Richard Eden

۱۲- Munster

۱۳- Universal Cosmography

اسپانیولیا تألیف پترمارتیر^۱ را ترجمه کرده بود. ها کلیوت از سال ۱۵۸۲ به کار تألیف و تدوین پرداخته و پس از چند سال کتاب معروف خود موسوم به بحر پیمائیها و جهانگردیها و اکتشافات انگلستان را به چاپ رسانید.

در این کتاب شرح مفصلی از مسافرت‌های دریک^۲ و ها کینز^۳ و دوی^۴ و دیگر انگلیسان نگاشته آمده و مسافرت‌های معروفی که از قرن اول میلادی پیش آمده بود نیز در این مجموعه گردآوری شده است. غیر از این سفرنامه بزرگ از اشخاص دیگری رسالات یا کتابهای کوچکی شامل سرگذشت مسافرت‌های خویش در این دوره به چاپ رسانیدند چنانکه کریات^۵ کتابی بنام مطالب شکفت^۶ و جان سمیت کتاب تاریخ ناحیه ویرجینیا و انگلستان جدید را در سال ۱۵۲۶ بطبع رسانید.

تاریخ نویسان - تاریخ نویسی در این روزگار چندان ترقی و پیشرفتی نکرده زیرا آنچه بنام تاریخ نگاشته می‌آمد نه جنبه ادبی محض داشت تا دلپذیر و مایه سرگرمی و اشتغال خاطر باشد و نه از لحاظ علمی دقیق و قابل اطمینان بود تا دانشجویان تاریخ را به حقایق مسلم و تردید ناپذیر روزگار پیشین آشنائی دهد. مورخین بدون توجه برامتی مطالب از نویسندگان پیش نقل مطلب میکردند و جز در آنچه راجع بر روزگار خویش مینگاشتند و آن نیز از غرض رانی و طرفداری کسان آسوده نبود چیزی جز یک رشته فسادها و حکایات غیر مستند بجای نه نهاده‌اند. معروف‌ترین تاریخی که در این دوره به چاپ رسیده کتاب تاریخ انگلند و اسکاتلند و ایرلند تألیف هالینشده^۷ است که شکسپیر حکایت بعضی از درام‌های خویش را از آن اقتباس کرده است. البته کتاب تاریخ سلطنت هنری هفتم تألیف فرانسیس بیکن را باید از این کتب تاریخی خارج کرد زیرا این اثر فیلسوف انگلیسی مانند دیگر کارهای او بعمق و موشکافی ممتاز است ولی دیگر کتب تاریخی این عصر از لحاظ اطلاع بر حقایق ناسودمند بنظر میرسد و چنانکه وقایعنامه تألیف هال جز آنچه درباره هنری هشتم که باوی

۱- Peter Martyr

۲- Crake

۳- Hawkins

۴- Davy

۵- Coryat

۶- Crudities

۷- Holinshed

معاصر است نگاشته و مدایحی که درباره انگلستان از خامه وی بر صفحه آمده است مطلبی قابل مطالعه ندارد. در میان این نوع کتب تاریخی کتاب «انگلستان» تألیف هریسون^۱ را میتوان ممتاز شناخت زیرا مطالعه آن طرز زندگی مردم انگلستان را در دوره شکسپیر آشکار میسازد. کتاب موسوم به بریتانیا تألیف ویلیام کامدن^۲ نیز از لحاظ اطلاعات دقیق و درستی که از اوضاع اقتصادی انگلستان در آن مندرج است یکی از اسناد و مدارک معتبر بشمار میرود. اثر معروف دیگری که از این دوره بیادگار مانده است کتابی است که فاکس انگلیسی^۳ درباره مشاجرات مذهبی و خونریزی‌های پروتستانتها و کاتولیکها بدون ساخته و بکتاب شهادت^۴ معروف است که بیشتر جنبه تبلیغی و مذهبی دارد و از نظر صحت وقایع چندان مورد اعتبار نیست.

افسانه نویسان - نثر نویسان بزرگ این عصر مانند بیکن و هوکر در تحول عظیمی که در سبک نثر انگلیسی در قرن هفدهم و هیجدهم پدید آمد سهم مهمی ندارند و انقلاب ادبی که در نثر پیش آمده ناشی از تأثیر افسانه هائی است که بخامنه نویسندگان متوسط این دوره نگاشته آمده است، زیرا مردم عادی که سطح معلوماتشان چندان بلند نبود و شماره آنان روز بروز افزایش میگرفت خریدار کتب افسانه و هجو گشته میخواستند آنچه میخوانند محتوی مطالب زننده و عیب جوئی نسبت باوضاع روزگار خویش باشد و برای فهم آن نیز به تبحر علمی و ادبی حاجت نیفتد و با میزان اطلاعات معمولی آنها سازگار باشد. همین اقبال و توجه مایه رونق دستگاه افسانه نویسی گشت و دیری نگذشت که افسانه نویسان بزرگ مانند دانیال دفو^۵ و ادیسون^۶ و سویفت^۷ را که شرح آنها خواهد رفت بوجود آورد.

در آغاز کار مردم بترجمه افسانه‌های بیگانه رغبت داشتند و از همین جهت داستانهای از زبان فرانسه و ایتالیائی و اسپانیولی ترجمه میشد و انتشار پیدا میکرد. گاهی

۱- Harrison ۲- William Camden ۳- Fox

۴- The Book of the Martyrs ۵- Daniel Defoe

۶- Addison ۷- Swift

نیز مجموعه از قصص بیگانه بدون میگشت و احیاناً نویسندگان انگلیسی افسانه‌هایی نیز بتقلید این سرمشق‌ها مینگاشتند. چنانکه فن تون انگلیسی^۱ کتاب «داستانهای محزون» تالیف بندلو^۲ ایتالیائی را بسال ۱۵۶۷ ترجمه کرد و نویسنده دیگری یونک^۳ نام کتاب «معاشقات فیومتا» تالیف بوکاچیو را در سال ۱۵۶۷ بانگلیسی برگرداند ولی کتاب دکامرون که مشهورترین اثر این ایتالیائی زبردست است تا سال ۱۶۲۰ بانگلیسی درنیامد.

بالجمله تدریجاً کار ترجمه بالا گرفت و در قرن هفدهم مخصوصاً از داستانهای اسپانیولی اقتباسات بسیار شد و در طرز نگارش و نقشه‌ریزی داستانها و سایر رموز فن افسانه‌نویسی نویسندگان انگلیسی را راهنمایی‌های بسیار سودمند نمود و در نتیجه داستانهای بدیع و بکر بخامه سخن گستران انگلیسی پرداخته گشت.

رابرت گرین^۴ این نویسنده پرکارترین نویسندگان انگلستان بشمار میرود، زیرا کتب پیشمار از خامه وی پرداخته آمده است. وی در آغاز نویسنده‌گی از سبک مصنوع لیلی (که شرح آن رفت) تقلید میکرد و نقشه‌ریزی داستانها را نیز بشیوه فیلیپ سیدنی تعهد مینمود یعنی اشخاص داستان را در لباس وزی شبانان درسیاورد و سخنان عاشقانه را بزبان آنها مینهاد. در میان آثار بدوی او داستان موسوم به پندستو^۵ از همه معروفتر است زیرا شکسپیر موضوع درام عاشقانه خویش موسوم به «داستان زمستان» را از این کتاب اقتباس کرده است. دیری نگذشت که گرین از این طرز افسانه نویسی دست کشید و یک سلسله کتبی که نیم داستان و نیم شرح مناظر و اوضاع روزگار الیزابت بود منتشر ساخت. از آن جمله کتاب «ماسی‌لیا»^۶ یا «آئینه رفتار بانوان انگلیسی» از همه معروفتر است. پس از مدتی این طرز نگارش را رها کرده کتبی که صرفاً جنبه تعلیمی و اخلاقی داشت پنگاشت و از این دسته، کتاب

۱- Fenton

۲- Bandello

۳- Young

۴- Amerous Frametta

۵- Robert Greene

۶- Pandosto

۷- Mamillia

موسوم به آئینه عفاف^۱ و دام پنه لوب^۲ شهرتی دارند.

گرین در بین نگارش افسانه و تمثیل های اخلاقی یک سلسله مقالات و رسالات راجع باوضاع مردم بازاری و آنها که در شهرها بخوشگذاراتی میپرداختند انتشار داد بدین منظور که جوانان را از دامهایی که شیادان شهری در راه آنها مینهادند آگاه سازد. این رسالات بیشتر نتیجه تجربیات شخصی وی بود، زیرا خود او نیز از مفاسد و رذایل برکنار نبود و دامنی آلوده داشت و از این رو آنچه در این شیوه نگاشته تصوری و بمشابه افسانه نیست بلکه میتوان آنها را حقیقتی شناخت که باقتضای روزگار لباس افسانه با آنها پوشانیده است.

سعی گرین در آن بود که در این رسالات هم شیوه شیادی سوداگران و دزدان و قلاشان شهر را روشن کند و بنکوهش مفاسد اخلاقی روزگار خویش بپردازد و هم باستایشی درستکاری و امانت و تقوی ندامت خویش را از فسق ها و هوسرانی های خود در دفتر ایام ثبت کرده باشد.

سبک نثر گرین بسیار مصنوع و پر از تعقید و تکلف است و گاهی در آرایش لفظی از لیلی که مقتدای این سبک است نیز حریص تر است. قطعه ذیل که از زبان پندوستو نگاشته آمده است نمونه ای از سبک مصنوع اوست :

ای پندستو، چرا علاقه ها و امیدهای ناسازگار آزارت میدهند و برسرآنی که با اراده ای ناراضی و هوسی آتشین و نفرتی سرد آرزوی خویشتن را بچنک آری؟ آیا روح تو میخواهد در هنگام کهولت با آنچه در روزگار جوانی بدان سر فرود نیاوردی تسلیم شود؟

آرام شوای پندستو، و آنچه را در دل از تکرار آن شرمگین میشوی بر زبان بیار. میگوئی فانیای زیباست، باشد، شرف و نیکنامی بتوای نادان بی خرد اجازه نمیدهد که معشوقه و هم بستر دیگران را بدام خویشتن درآوری و اگر این هوس در تو باشد

مانند مرغ ماهی خوار مصری خواهی بود که با مار دشمن است ولی بیضه وی را اشتهای انگیز می یابد .

این سودای نابکار را بدور انداز زیرا هوسهای آنشین روزی بد نفرت مبدل میشود و عشقی که زمام اختیارش بچنگ عقل نباشد و شهوت بر آن حکومت کند بزودی از میان خواهد رفت . بهتر آنست که با عقابان تیز تک هم پرواز گشته معجز ستارگان را از هم بدریم تا آنکه بالاشخوران چرکین هم سفره گشته بگوشت سردار سد جوع کنیم . برای توای پندوستو جوانمردانه تر این است که بر عشق خویش پرده افکنی تا در پی آن باشی که هوسی آن چنان زشت را سیراب سازی .

(از کتاب پندوستو)

توماس لاج^۱ (۱۵۵۸ - ۱۶۲۵) - این نویسنده نیز مانند گرین از پیروان سبک مصنوع است و داستان های شبانی و افسانه های تاریخی گوناگونی بهمین سبک نگاشته است . از آثار معروف وی یکی داستان موسوم به روزالیند^۲ است که افسانه بسیار کهن انگلیسی موسوم به کامی لین^۳ را در آن گنجانیده و شکسپیر نقشه کمدی معروف خویش را موسوم به « هرگونه بخواهید » از آن اقتباس کرده است . دیگر افسانه تاریخی « رابین یا شیطان مجسم^۴ » یا گزارش زندگانی رابرت دومین فرزند ویلیام فاتح میباشد . افسانه دلپذیر دیگری موسوم به ویلیام ریش دراز^۵ نیز از خامه این نگارنده انتشار یافته است این افسانه شرح عیاریها و دلاوریهای است که یک نفر از نجبای دوره ریشارد شیردل برخلاف فرمانروایان نرمان نشان داده است .

لاج در نثر خویش مخصوصاً بصنعت تضاد و سראعات نظیر و تشبیهات غریب و غیر مأنوس بسیار شیفته است و این نکته از قطعه ذیل بخوبی آشکار میگردد :

فرزندان من در پی ترقی نباشید : غروری که در پی برتری جستن است مانند پخاری است که با آسمان صعود میکند . اما همینکه بفراز فلک رسید بدودی مبدل

۱- Thomas Lodge

۲- Rosalinde

۳- Camelyn

۴- Robin the Diuell

۵- William Long beard

میگردد. آنها که همیشه دیده برستارگان خیره ساخته‌اند از مصادمه باسنگی که درپیش پای آنها پدید می‌آید بزمین میخورند و کسانیکه چشم بر آفتاب می‌دوزند، جز آنگاه که چشمی بمشابه دیدگان عقاب داشته باشند، کور میشوند. بابازشکاری هم تک مباح تابسان فاخته شکاری نشوی. روزی که بخت یرتومی خندد شهر آمال ترا باسوم می‌انداید پس شایسته‌تر آنست که فارغ نشسته در پی پرواز نباشی یا اگر بر فراز فلک خواهی پرید از آفتاب سوزان اندیشه کنی که موم را آب نکند و ترا بزمین پرتاب نماید.

(از کتاب رزالیند)

توماس ناش^۱ (۱۵۶۷ - ۱۶۰۱) - این نویسنده نیز مانند گرین از دانشمندان قلاش و سبک سر است که یکبار بسزای نابکاری بزندان افتاده و چندین نوبت از فسق توبه کرده و باز آنرا شکسته است. رسالات و مقاله‌هایی که درباره طرز زندگی مردم شهر لندن نگاشته از نوشته‌های گرین جاندارتر است. داستان «تشریح کارهای غیر معقول^۲» و «تمنای پیرس بی چیز از شیطان^۳» پر از حوادث و ماجرای مردم اویش و هوسرانی ساکنان لندن است و همچوهای فراوان در آن دیده میشود. داستان دیگر وی موسوم به «دهشت ناکی شب^۴» راجع با ارواح و خرافات است و کتاب دیگری درباره زندگی ماهیگیران بندر یارموث^۵ نگاشته است که بسیار خنده‌انگیز و پر از طبیت و لطیفه میباشد.

معروفترین کتاب وی «مسافر بدبخت^۶» داستان خدمتکاری انگلیسی است که در اروپا مسافرت میکند و در ضمن قلاشی‌ها و شیادی‌های خویش به کشورهای

۱- Thomas Nash

۲- Anatomie of Absurditie

۳- Pierce pennies his Supplication of the Diuell

۴- The Terrors of the Night ۵- Yarmouth

۶- The Unfortunate Traveller

بیگانه مانند فرانسه و آلمان و ایتالیا میرود. این کتاب مسافرت نامه مانند، نویسنده را مجال آن داده است که در ضمن شرح مسافرت درباره مردم معروف این کشورها مانند ارل اوسری^۱ انگلیسی و آرموس هلندی و کرنیلوس اگریپای آلمانی و دیگران اطلاعات خویش را بنگارد و نسبت بآنها ببهانه بیان حقایق سخنان نیش دار بر صفحه رقم زند. این کتاب بزرگترین اثری است که در دوره الیزابت بسببک حقیقت نویسی (رالیسم) نگاشته آمده است ولی درجه توفیق نویسنده در تعهد این مهم چندان زیاد نیست و چنین معلوم میشود که هنوز نویسندگان رموز فن حقیقت نویسی را چنانکه باید در نیافته اند، زیرا از یکسوی داستانهای که در این کتاب از عشق و شیفتگی ذکر میشود مانند آنست که داستان منظومی درباره عشق را به نثر نگاشته و تکلفات و دشواریهای شعری را هم از میان نبرده باشند و از سوی دیگر مطالب و نکاتی که از نظر بیان حقایق در آن کتاب مندرج است چنانکه باید از پیرایه های کهن و آداب و سنن قرون وسطی آسوده نیست. باوصف این همه میتوان کتاب مسافر بدبخت را نخستین سر مشق افسانه نویسی بسببک امروز دانست و نام ناش را مقتدای نویسندگان داستان سرا شمرد که با همه عیوب و نواقصی که دارد راه هنر نمائی در این فن را بدیگران نشان داده است.

ناش در میان نویسندگان بیشتر بتأثیر نگارش خویش توجه داشت و بصنایع معنوی اهمیتی نمیداد. وی علاقه شدید به تشبیه و مرادف کردن کلمات از نظر شباهت حروف و جمله های جامع و محرك داشت و بدان سی مانند که در تمام مدت نگارش روحی افروخته و پرهیجان دارد. جمله ذیل در شرح طاعونی که در شهر روم بروز کرده برای شناختن سببک وی پسندیده است:

در آن سال که من در این شهر توقف داشتم بر حسب اتفاق تابستان بغایت گرم گشت و طاعون بسیار مهلک که مانند آن شنیده نشده بود بروز کرد و چنان بود

۱- Earl of Surrey

که مردم دریکندم با کمال سلامت بگفتگو مشغول بودند و در دم دیگر تنی بی جان داشتند. بو کردن دسته گلی مسموم که مایهٔ مرگ آنی است با استشمام رایحه که از خانه طاعون زده پرمیخاست یکسان بود. ابرها مانند پرند گاتی که دانه های غله را آنقدر نگاه میدارند تا بدبوی و گندیده شود ، عفونت را بر فراز آسمان روم آنقدر نگاهداشتند که ساکنان شهر را نفس در سینه تنگ گشت و محققان افتادند.

فصل هفتم

شاعران عصر الیزابت

دوره‌های ادبیات معمولاً بنام نویسندگان و سخن‌گستران بزرگ آن دوره شهرت پیدا میکنند و از همین نظر در عصریکه نامدارانی مانند ادسون و شکسپیر و جانسون و فرانسیس بیکن به‌نرمائی پرداخته‌اند نام دیگر گویندگان چندان جلوه و رونقی پیدا نکرده است.

اما شک نیست که مطالعه و تحقیق انحصاری در آثار بزرگان درجه اول هرگز برای شناختن تطورات ادبی کشورها کفایت نمیکند و دقت در تراوش فکری گویندگان متوسط نیز واجب است تا سیر ارتقائی فکر معلوم گردد و از درجه توفیق ادبیات در جلوه بخشی بآرمانهای روحانی ملل و اقوام اطلاعی وائی بدست آید، زیرا برای این کسب اطلاع شناختن آئینه‌های بسیار صیقلی و هموار یعنی ذهن گویندگان بزرگ که همه فکری در آن بانهایت وضوح منعکس میشود پسندیده نیست بلکه باید انعکاس افکار قرن و عصر را در آئینه‌های ناصاف و غبارگرفته تماشا کرد و از اینکه منظره‌ها بدون تناسب در این آئینه‌ها ظاهر میشود نهراسید زیرا برای کشف حقیقت باید باشیاء و افکار از هر گوشه و زاویه‌ای توجه کرد و چه بسا که وقتی فکر از محیط متناسب خویش دور افتد و در محیطی دیگر بشکلی نادر پذیر جلوه‌گر شود تحقیق و بررسی در آن آسانتر میگردد.

بالجمله شاعران متوسط عصر الیزابت همه تحت تأثیر سپک بیان و طرز تعبیر و شیوه شعر سرائی ادسون و اسپنسر (که شرح وی بتفصیل رفت) واقع شده بودند و در آن روزگار که فیلیپ سیدنی بداستان سرائی مشهور می‌پرداخت و شکسپیر بدرام نویسی روزگار می‌پرد این گویندگان نیز بنظم داستانهای منظوم می‌پرداختند و گاهی همه

تکلفات نثر مصنوع را از تضاد واستعاره وسراعات نظیر در آثار خویش بکار میبردند. وهریک آثاری مفصل از خویشتن بیادگار گذاشتند و خود این بقای آثار متوسط پر درجه علاقه و شیفتگی مردم آن روزگار بمطالعه آثار ادبی منظوم و منثور دلیلی آشکار است. **توماس واتسون**^۱ ۱۵۵۷-۱۵۹۲ این نویسنده از دسته معروف انسان دوستان دانشگاه اکسفورد است که داستان موسوم به **آنتی گون**^۲ سفکل یونانی و غزلیات پترارک ایتالیائی را بزبان لاتین ترجمه کرده و در زبان انگلیسی نیز منظومات مفصلی پرداخته است. معروفترین اثر انگلیسی وی کتاب «**هکاتم پاتیا**»^۳ یا صد داستان از عشق است که عبارت از یکصد حکایت کوتاه است که هر یک در هیجده مصراع بیان شده و از بسیاری از نویسندگان معروف رومی و یونانی و ایتالیائی و فرانسوی در آن نقل مضمون و اقتباس فکری شده است. باوصف اینکه این داستان از نعمت ابداع و ابتکار چندان مایه دار نبود باز در میان مردم خریدار بسیار پیدا کرد و علت آن هم این بود که در آن روزگار مردم شیفته خواندن حکایات بودند و هرچه از این جنس بیازار میآمد میخریدند و توجهی بتازگی آن نداشتند.

در میان آثار ادبی دیگری که واتسون از زبان ایتالی به انگلیسی برگرداند «**اشکهای ذوق**»^۴ از همه مهمتر است. در این کتاب نیز برای هر یک از داستانهای عاشقانه اروپائی غزلی در چهارده مصراع پرداخته و در قافیه پردازی و مخصوصاً در صنعت ذوقافیتین هنرمندی و مهات بسیار بخرج داده است.

هنری کنستابل^۵ (۱۵۶۲-۱۶۰۳) این گوینده سخن پرداز از استادان دانشگاه اکسفورد و کاتولیکی مذهب بود در بعضی از توطئه های سیاسی آن ایام که برخلاف ملکه الیزابت و دیگر طرفداران پروتستانی مذهب وی تهیه میشد شرکت داشت. کنستابل از غزلیات عاشقانه سرفیلیپ سیدنی که بنام «**استروفل و استلا**» انتشار یافته و زیانزد ارباب ذوق گشته بود بسیار متأثر بود و از همین روی باقتضای وی مجموعه ای

۱- Thomas Wasson

۲- Antigone

۳- Hecathompathia

۴- The Tears of Fancy

۵- Henry Constable

از غزلیات عاشقانه خویش را بشکل کتابی موسوم به «دیانا» انتشار داد. این کتاب نخست حاوی هفده غزل بیش نبود اما شاعر بتدریج بر آنها افزوده و در چاپ دوم آنها را بهفتاد و چهار غزل رسانید. در این کتاب هر غزلی یکی از حالات عشق را وصف میکند و در آنها ترتیب و تنظیمی مخصوص بکار رفته است. بدین کیفیت که در غزل نخست بشرح او این دیدار محبوبه میپردازد و در غزل دوم از عشق و پس از آن از درویشی و پس از آن از انگشت‌نمایی و سلامت سخن میگوید و در غزل آخرین سخن از سرک عاشق نا کام در میان میآورد. این طرز غزل سرایی متوالی در فرانسه بسیار متداول بود و کنستابل نیز از همان شیوه تقلید میکرد، و گاهی از مضامین شعرای فرانسوی نیز اقتباس مینمود چنانکه در بیت ذیل تشبیه را از ملن دوست‌ژله^۱ و مضمون را از رنسارد^۲ فرانسوی گرفته است آنجا که میگوید:

هرجا دلدار من بخرامد سوری سرخ رنگ‌تر میشود.

زیرا چشم سوری که بر لبان وی بیفتد از خجالت گونه گلناری میکند.

اما گاهی مضامین ساده و عادی در دست کنستابل لطیف و دل‌انگیز میشود و ذوق وی از مطالب ساده، افکار ادبی شیوا و بلند میسازد و این نکته در غزل ذیل که در رثای سرفیلیپ سیدنی ساخته بسیار آشکار است:

ای روح پاک، بر فریادهای جانگزای من بیخشای، و اگر این ناله‌های دردناک
نغمه سرایی تو را ناگهان قطع میکنند و تو را که اینک باهنک دلگشا بافرشتگان خنیاگر
آسمان هم آهنگی میکنی معذب میدارند پویش مرا بپذیر.

ای روان روشن، عذر دیدگان مرا نیز در بپذیر، زیرا از آن روزگار که تو را
دیده‌اند تا کنون مدتی میگذرد و اشک‌هائی را که مدیون بوده‌اند بر تو نثار کنند
هنوز فرو نریخته‌اند.

من از سرک تو باخبر نبودم و سرا از باراندوهی که این مصیبت بر جان من

نهاده است آگاهی نبود. زیرا هرچه بلاستگین تر باشد حیرت و اعجاب ما بیشتر میشود و خود این بهت خس تالم را از ما سلب میکند. من آن روز که دیگران اشکی بر تو تار میکردند از خود بی خبر بودم و اینکه که آن نوحه گران لب فرو بسته اند و چشمه اشکشان خشکیده است پیش تو بسوگوی ار آمده ام.

گایلز فلچر ۱۵۴۹-۱۶۱۱ فلچر از استادان دانشگاه کاسبریج است که برومیة مسافرتی کرده و کتابی در جغرافیا و طرز زندگی مردم آنجا بنثر بدون ساخته است. این نویسنده نیز بتقلید شعرای لاتینی زبان پنجاه غزل عاشقانه بنظم در آورده است. وی برخلاف دیگر سخن سرایان از این تقلید تبری ندارد و در دهباجه کتاب خویش این نکته را تصریح میکند و در ضمن خوانندگان کتاب را راهنمایی مینماید که آن غزلیات را بیان واقع نپندارند. با وصف این اعتراف میتوان گفت که دامنه تقلید و اقتباس فلچر اگر از معاصران وی کوتاه تر نباشد وسیعتر نیست و بیشتر اقتباسات وی از متقدمین، همان حکایات و افسانه ها و اساطیر رومی و یونانی است که باز بردستی بسیار آنها را در غزلیهای خویش بکار برده است. چنانکه محققان دانشمند درباره وی می نویسند، فلچر بجواهر تراشی هنرمند می ماند که گوهری کهنه را بدستش دهند تا بسلیقه زمان خویش آنرا بتراشد. هنرمندی وی در آن است که با همه دقتی که در رعایت سلیقه مشتریان دارد چکش را پامدارا ودقت بسیار بر آن گوهر آبدار فرود می آورد مبادا چیزی از بها و وزن آن بکاهد و ذره ای از آن کاسته شود.

منتخبی از غزلیات فلچر

زبان حال عشق

از فراز آسمان که من در آن مقام دارم بر زمین بنگر و آن گلی را که بتازگی و طراوت بامدادی شگفته است تماشا کن، آن گل سوری را که دست بشوی نداده و

و بکر مانده است مشاهده نما تا ببینی که چون مهر جهان تاب بر آید بی برک و بار و سترون
پژمرده خواهد گشت. اینگونه گلها که سری خالی از عشق دارند بسایه های تابستان
مانندند که مرک و حیاتشان دسی پیش نیست.

همه چیز گذرنده و مستعد تباهی و در تأخیر در تمتع از جمال خوبان آفت هاست.
پس بیا و آن سوری گوشه گیر را از شاخه بچین و تا فرصت در دست هست از عطر
فرح بخش وی مشام جان را معطر ساز.

این رودتاژ که ریگهای آن دارای طلاست با هر موجی که میزند هرچه زر
دارد به آغوش من میریزد، این مزارع خرم که شاخه های گندم آن در برابر وزش
باد بدین سوی و آنسوی متمایل میشوند هر سال خرمن های کوفته را بسرای من
می آورند، هردانه انگور که بر تاکی رسته است با شادمانی و رغبت سر بزیر چرخشت
می نهد تا قطره ای از باده گوارا برای من فراهم گردد. هزاران شهریار پرهیمنه و
غرور در برابر تخت من سر بکرنش فرود آورده و یک جهان زن طناز و دلفریب به پرمستاری
من کمر بسته اند. این همه اختران فروزان فلک که با این همه زیبایی میدرخشند و
هزاران کوکب دیگر که تو آنها را ندیده ای همه از آن هستند.

ای جوان تو نیز بیا و در پیشگاه من زانوی ادب بر زمین نه،

تا همین فروتنی و دل خستگی تو مرا در آغوش تو اندازد.

ساموئل دانیل^۱ ۱۵۶۲-۱۶۱۹ این گوینده یکی از غزلسرایان چرب دست زمان

خویش بشمار می آمد ولی روزگار که در محو شهرت های ادبی استاد است نام وی را
از عظمت و شکوه پیش انداخته و پیرا بگمناسی محکوم کرده است. دانیل تحصیلات
خویش را در دانشگاه اکسفرد پایان رسانید و پس از سفری که بایتالیا کرد بتربیت
اول اویمبرک^۲ از بزرگ زادگان معروف انگلستان موظف گشت. در دوره سلطنت
اول سرپرستی رامشگران جوان دربار و از آن پس بملازمت خاص ماکه برقرار

۱- Samuel Daniel

۲- Earl of Pembroke

شد و ایام باقی عمر را به تهیه نمایش نامه‌هایی که مایه سرگرمی و تفریح درباریان باشد پرداخت و بسال ۱۶۱۹ در ناحیه سمرست انگلستان درگذشت.

در سال ۱۵۹۱ دانیل پرسبیل تصادف جزو شعرای غزلسرا درآمد و آن بدین کیفیت بود که یکی از ناشرین کتب، غزلیات فیلیپ سیدنی را بچاپ رسانید و در پایان کتاب بیست و هشت غزل از آثار نجیب‌زادگان سخن سنج زمان را نیز مندرج ساخت و از این غزلیات چند غزل از آثار طبع دانیل بود. دانیل که از این انتخاب اطلاعی نداشت و مشاهده کرد که از غزل‌های وی رشته راز و نیاز عاشقانه او گسیخته گشته است ناگزیر بطبع مجموعه‌ای حاوی پنجاه غزل بنام «دللیا» همت گماشت. انتشار این دفتر شعر مورد توجه و پسند خاطر شعرشناسان زمان گشته گوینده آنرا باستانی مسلم دانستند اما دیری نگذشت که در نتیجه ترجمه و انتشار آثار ادبی اروپائی معلوم شد که دانیل مضامین و تعبیرات خویش را از شعرای ایتالیائی و فرانسوی سرقت کرده و بگنجینه آثار پترارک و تاسو و ویلای^۲ و رنسارد^۳ فرانسوی دستبرد زده است و این کشف مایه تزلزل شهرت و اعتبار وی گشت و کار وی بگمنامی کشید. دانیل در غزلیات خویش گذشته از آنکه هر غزلی را از لحاظ معنی دنباله غزل پیش قرار میدهد در پیروی سنت روزگار خویش بسیار دقیق است، چنانکه برخلاف سیدنی که اشعارش از هیجان و فروختگی وی حکایت میکنند و روحی منقلب دارد، غزلیات دانیل دارای روحی موقر است و اگر عشق می‌ورزد یا در مقابل محبوبه بناله و شکایت می‌پردازد می‌خواهد آن ناله‌ها چندان جگر شکاف و برجوش نباشد و مانند یک نفر نجیب‌زاده درباری با ادب و تواضع دل‌بستگی پیدا کند و کارش پرسوائی نکشد.

در منظومه معروف به شکوه رزاموند^۴ دانیل از تقلید آثار بیگانگان دست کشیده به پیروی سرمشی‌های انگلیسی می‌پردازد و داستانی عاشقانه را بشکل مثنوی تعهد

۱- Delia

۲- Du Bellay

۳- Ronsard

۴- The Complaint of Rosamund

مینماید و هنرش در اینست که فکری رقیق و مضمونی بدیع را در دو مصراع و گاهی در یک مصراع بیان میکند و آن اثری را که دیگران در یک ترکیب بند بدست میآورند از یک بیت بیرون میآورد.

از بهترین و محرمترین آثار نظمی دانیل میتوان منظومه معروف به میوزوفیلوس^۱ را نام برد این منظومه مناظره بین طرفدار شعر و ادب (میوزوفیلوس) و دوستدار طبیعت (فیلوکوسموس^۲) است. شاعر درزی میوزوفیلوس بدفاع و جانبداری از شعر برخاسته و میگوید ذوق شاعر بدون آنکه نیازمندی بکسب دانش و اسرار علوم داشته باشد برای وی محکمترین دژهاست و هرچند سخن وی بگوش کسی در نیاید ولی بستایش وی نگشاید باز همان هیجان ذوق فطری برای آنکه شاعر در این جهان خدمتی بسزا کرده باشد بسنده است.

دانیل در این منظومه باشور و التهایی مخصوص زبان انگلیسی را میستاید و از شهرت و عظمتی که در جهان ادب بهره آنست سخن میراند تا آنجا که میگوید :

کیست که بگوید باد صبا خیر توانگری زبان ما را تا کدام سرزمین خواهد برد؟
 ما را که متاعی گرانبهاتر از کالای زبان نیست تا کجا گنج هنر و معرفت دیگران را
 با گوهرهای آبدار ادبیات خود آکنده خواهیم ساخت؟ در جهان باختر که
 هنوز چنین است و استخوان بندی وی کامل نیست چه نژادها که بیایند و
 با کلمات و لغنی که ویژه ماست حسن تربیت خویش را بعالمیان نشان دهند.

دانیل در سال ۱۵۹۵ بنظم داستان پهلوانی بنام «جنگهای داخلی انگلستان» پرداخت و تا سال ۱۶۰۹ آنرا در هشت کتاب پایان رسانید. این داستان منظوم تاریخی مفصل از وقایع کشور از زمان صغر سن ریچارد دوم تا زمان ازدواج ادوارد چهارم و تقلید منظومه های پهلوانی ایتالیائی ساخته شده است اما دانیل ذوق رزمسازي نداشت و طبع وی از آن چالاکی و قدرتی که شایسته منظومه های رزمی است مایه

نگرفته بود و در نتیجه سخنش سنگین شده و اندیشه وی تیز تکی و جولان ندارد و طایر فکر وی از پروازهای بلند عاجز و درمانده است، اما هر جا سخن از بیان همجانات درون و شرح احساسات در میان آید یا مجال بیان اندیشه و اندرز گوئی پیدا شود شاعر را چیره دستی بسیار است.

در میان آثار ادبی دانیل نامه های منظوم^۱ او از همه زیباتر و دل انگیزتر است و حق همانست که استادی و چرب دستی وی را از روی همین نامه قضاوت کنیم. زیرا تعبیرات لطیف و ژرفی اندیشه وی در این آثار آشکار و اطلاعات شخصی او در اخلاق و عادات بانوان صاحب دستگام دوران وی مجال بروز یافته است و در فریبندگی و لطف و غنای فکری از قطعات کم نظیر ادبیات انگلیسی بشمار میآید.

از غزلیات دانیل^۱

-۱-

دلبنده من زیباست اما جفای وی از جمالش کمتر نیست. در دیدگان وی نور آفتاب میدرخشد، ولی پیشانی او زیر سایه گیسوان سیاهش تیرگی گرفته پرآژنگ و گره خورده است. در شکر خنده اش امید حیات جاودان و در نازش حرمان ابدی نهفته است. قهرش از حنظل تلختر و لطفش از شهد شیرین تر است. دوشیزه ای محبوب است که مردم از کوچکترین اشارتی سرخ میشود. خداوند آن پاهای ظریف را برای تفرج در سرغزار عشق و جوانی آفریده و وی را برای آنکه مورد تحسین و اعجاب صاحب نظران باشد خلق فرموده و چنین مقدر ساخته است که در این جهان سایه پرستش و در عالم بالا خلوت نشین بارگاه قدس باشد. زیبایی و عفاف که از دشمنان قدیمند در چهره وی بیکدیگر دست دوستی داده و در کنار هم آراش یافته اند و اگر رحم را نیز با آن دوسازگاری بود و او نیز در آن دل سقامی داشت هرگز کسی شکوه های دل دردمند مرا نمی شنید.